

گفتار سوم

مانی، پیامبر شادی ستیز و تبلیغ گر زهد و رنج‌کشی

در بخش پنجم اشاره کردیم که ادیان کهن میان‌رودان با تأثیرپذیری از فرهنگ و دین ایرانی تحول عمده یافتند، و آئین‌های اشراقی همچون مَندایی و غنوصی زیر تأثیر دین ایرانی شکل گرفت که برخی از عناصر فرهنگ کهن ایرانی را در خود بازتاب می‌داد. مَندا یک عبارت آرامی به معنای عرفان (شناخت قلبی) است. این آئین در سده نخست مسیحی توسط اندیشمندان کلدانی متأثر از آئین ایرانی در بابل شکل گرفت و به‌زودی در میان یونانیان جاگیر شده در حران و نصیبین نیز جا باز کرد که به‌نوبه خود آئین غنوصی (گنوستیک) را شکل دادند^۱ که عناصری از فرهنگ کهن خودشان را نیز بازتاب می‌داد. همچنین در جنوب میان‌رودان از درون آئین مَندایی جریان‌های دینی دیگری بیرون آمد که از جمله آنها صابئیان و مُعتَسَله بودند. همه آئین‌ها ریشه در اختران‌پرستی کهن بابلی داشتند؛ و با تأثیراتی که از فرهنگ ایرانی گرفته بودند اساسشان بر تعارض «نور و ظلمت» و تقابل «خیر و شر» نهاده شده بود. آئین شناسان بزرگ عربی‌نگار از اینها با صفت «اصحاب الاثنین» و «تَنَوِیُونَ» (معتقدان به دو ذات) یاد کرده‌اند. شهرستانی می‌نویسد:

اصحاب الاثنین عقیده دارند که نور و ظلمت از ازل وجود داشته‌اند؛ به‌خلاف مَرَدِایَسَنان که گفتند ظلمت نه ازلی بلکه حادث (پدیدار، مخلوق) است، و علت پدید آمدن ظلمت را نیز ذکر کرده‌اند. ولی اینها (تَنَوِیُونَ) گفتند که نور و ظلمت دو ذات ازلی اند و در گوهر و جنس و طبیعت و فعل و مکان و جسم و روح با هم تمایز دارند.^۲

این آئینها چون اساساً در سرزمین کلدی به‌دنبال تحول در دین کهن مردم میان‌رودان شکل گرفتند، از جهات مختلفی اشتراک و شباهت نزدیک داشتند. رهبران نامداری نیز در میان مَندائیه‌ها و غنوصیه‌ها ظهور کردند که از جمله آنها مَرَقِیون و ابن بردیصان^۳ و شمعون

۱- غنوص (گنوستیس) ترجمه یونانی «مَندا» است.

۲- شهرستانی: ۲۶۸.

۳- بردیصان تلفظ سریانی «پَرَدِیسان» است. ابن بردیصان به معنای «فرزند پردیسان» است. پردیسان را نام سرزمینی در کنار رودخانه نوشته‌اند [الفهرست: ۵۲۳]، که شاید همان «ترے پَرَدِیس» (سه باغستان) معروف عهد هخامنشی در شرق حلب بوده باشد.

اثرگذارتر از دیگران بودند، و هر کدام پایه‌گذار یک مکتب فکری در آئینهای مندایی و غنوصی شدند.^۱ ابن بردیصان پایه‌گذار مکتب اشراقی دیصانی بود که شاخه‌ئی از مکتب غنوصی به‌شمار می‌رود. دیصانیها - که به‌نوعی دهری‌مذهب بودند^۲ - عقیده داشتند که نور و ظلمت دو ذات ازلی‌اند؛ نور خالق خیر و ظلمت خالق شر است؛ هرچه خیر است از نور است و هرچه شر است از ظلمت است؛ روزگاری ظلمت با نور درآمیخت و نور کوشید که از او خلاصی یابد، و از آن‌زمان ستیز خیر و شر آغاز گردید.^۳

سرزمینهای شام و مصر از زمانی که به‌زیر سلطهٔ رومیان درآمده بودند در آتش بی‌داد رومیان می‌سوختند. میان‌رودان نیز در سده‌های اول و دوم مسیحی همواره مورد تعرض رومیان بود. تجاوزات مکرر رومیان به‌میان‌رودان و دفاع ایرانیان از این سرزمین، چنانکه در سخن از شاهنشاهی پارت دیدیم، جنگهای درازمدت روم و ایران را به‌راه افکند که عرصهٔ آن از حد تیسپون تا انتاکیه بود؛ و در همان گفتار شاهد تخریبها و کشتارها و آتش‌زنیهای رومیان در میان‌رودان بودیم. این جنگها با تلفات بسیار زیاد انسانی و تمدنی که به‌همراه داشتند زندگی را برای مردم این سرزمینها تبدیل به‌جهنم کرده بود. حکومتگران رومی در شام همهٔ زمینهای روستایی را به‌تملک خویش درآورده و کشاورزان را تبدیل به‌بردگان خویش (سرو) کرده بودند. مردم شام - عملاً - بردگان و بیگاران حکومتگران رومی بودند، و ثمرهٔ کار و تلاش آنها را رومیان می‌گرفتند. هرگونه تلاش بومیان زیرسلطه برای رهایی از ستمهای غیر قابل تحمل را رومیان با کشتارها و تخریبها پاسخ می‌دادند. در شام چندین شهر توسط رومیان یا از صحنهٔ روزگار محو شده یا تبدیل به‌نیمه‌ویرانه شد. دیدیم که شهر شکوه‌مندی چون پترا را رومیان چنان ویران کردند که دیگر هیچ‌گاه روی آبادی به‌خود ندید. پس از آن شاهد ویرانی کامل شهر شکوه‌مند تدمر بودیم. شهر سامره که روزگاری مرکز یک دولت کوچک بود در زمان رومیان از صحنهٔ جغرافیا محو شد. مردم شهر اورشلیم که روزگاری مرکز یک دولت کوچک بود چندین بار مورد کشتار قرار گرفتند و تلاش برای بهبود بخشیدن به وضعیت ستم‌بارشان برایشان آوارگی به‌دنبال آورد. داستان به‌آتش کشیده شدن شهر بزرگ اسکندریه در مصر که

۱- بنگر الفهرست: ۵۲۳-۵۲۷. شهرستانی: ۲۷۸-۲۹۰ و ۳۵۹-۳۶۳.

۲- «دهری» را در لفظ فلسفی کنونی «ماتریالیست» گویند. دهریون به‌وجود آفریدگار به‌گونه‌ئی که در ادیان سامی آمده بود باور نداشتند، به‌رسالت انبیاء و وحی و حشر و نشر و قیامت و بهشت و دوزخ و نعیم و عذاب اخروی باور نداشتند.

۳- شهرستانی: ۲۶۸ و ۲۷۸-۲۷۹. الفهرست: ۵۲۳.

ضمن آن بزرگترین مرکز علمی جهان باستان (یعنی کتابخانه بزرگ اسکندریه، میراث‌دار سه هزار سال تلاش فکری مکتوب مصریان با هزاران جلد کتاب در زمینه‌های گوناگون علمی) تبدیل به کوهی از خاکستر شد داستان اشک‌آوری است که توسط رومیان اتفاق افتاد. در این وضعیت ملامال از ستم و بی‌داد، نوعی گریز از دنیا و گرایش به انزواگرایی و رنج‌کشی در روحیه مردم مصر و شام و بخش غربی میان‌رودان (ناحیه حران و نصیبین که اکنون در شرق سوریه است) ایجاد شده بود. جماعات ستم‌کشیده در این سرزمینها، بی‌چاره و درمانده و ناامید از بازیابی سعادت ازست‌رفته، چشم به آسمانها داشتند که شاید روزی مردی از غیب ظهور کند و به این همه بی‌داد خاتمه بدهد. در چنین شرایطی بود که چند رهبر تبلیغ‌گر تحمل درد در شام ظهور کردند و مردم را به بی‌اعتنایی به دنیا و زندگی تشویق نمودند. این سلسله از رهبران با زکریا و یوحنا (یحیا) و ایشوع مَسِیح (عیسا مسیح) آغاز شد، خودشان را سلطه‌گران رومی اعدام کردند و راهشان توسط شاگردانشان تداوم یافت. جهت تبلیغی این رهبران یکسان بود. آنها خیلی زود توانستند بر جماعات دردکشیده اثر بگذارند و به سوی آموزه‌های خودشان بکشانند. در ادامه این روند، و تا اوایل سده سوم مسیحی، از درون مکتبهای مندایی و غنوصی جریانهای دنیاگریز و تبلیغ‌گر تحمل درد و رنج بیرون آمد. مریدان یوحنا/یحیا مَعْمَدانی و عیسا مسیح تحمل درد و بی‌اعتنایی به دنیا و به هیچ گرفتن زندگی را در میان جماعات رنج‌کشیده تبلیغ می‌کردند. یوحنا و عیسا به مردم تلقین کرده بودند که کار مکنید، ازدواج مکنید، در برابر ستمها مقاومت مورزید، روزه‌داری و گرسنگی بکشید، همچون پرنده باشید که غذای روزش را در همان ساعات خوردنش به دست می‌آورد و پس انداز نمی‌کند، رختی به حد اقل نیازتان بپوشید و ژنده‌پوشی کنید تا نیاز به خریدن رخت نداشته باشید. چنین تلقینهایی واکنش تندی در برابر ستمهای رومیان بود. اگر مردم یاد می‌گرفتند که کار نکنند رومیان نمی‌توانستند که ثمره کار آنها را بگیرند. اگر مردم یاد می‌گرفتند که زن نگیرند بر جمعیت افزوده نمی‌شد و کسی نمی‌ماند تا برای رومیان غلامی و کنیزی کند. تعالیم یحیا و عیسا نوعی شورش مبتنی بر خودآزاری در برابر ستمهای رومیان بود. آنچه اینها تبلیغ می‌کردند بی‌توجهی به دنیا و زندگی این جهانی بود؛ و با تلقین شیوه‌های دردگشی، به انسانها وعده سعادت جاویدان در زندگی اخروی و جهان پس از مرگ می‌دادند.

تعالیم یحیا و عیسا در طی دو سه نسل توسط شاگردان و پیروان آنها تبدیل به دین نوینی شد. در اواخر دوران پارتی پیروان این آئین زاهدانه که معمولاً سریانی بودند در میان جماعات روستایی میان‌رودان نیز فعالیت می‌کردند، و با شیوه‌هایی که بیشتر به جادوگری

دوران کهن شباهت داشت می‌کشیدند که مردم را به دین خودشان جذب کنند. شایع‌ترین شیوه‌های اینها ادعای «معجزه و کشف و کرامات» و قدرت مداوای بیماریهای درمان‌ناپذیر از قبیل پسی و کوری و گنگی و شلی بود که می‌گفتند به معجزه مسیح و مریم انجام می‌دهند. مثلاً یک کشیشی وارد یک روستا می‌شد و مردم را دعوت می‌کرد تا عیسا و مریم را بپرستند تا همه مشکلاتشان حل شود. در یکی از روزها مردم روستا ناگهان می‌دیدند که یک بیگانه شل یا کور یا گنگ در کنار روستا افتاده است و به مردم می‌گوید که شنیده یک بزرگواری وارد روستا شده و قدرت مداوای بیماریهای علاج‌ناپذیر دارد؛ و خودش را به روستا رسانده است تا آن بزرگواری به برکت عیسا و مریم مداوایش کند. روز دیگر مردم می‌دیدند که آن کشیش تبلیغ‌گر سوار بر خر است و از همانجا می‌گذرد که آن مرد حاجت‌خواه افتاده است. او وقتی چشمش به این حاجت‌خواه می‌افتد به او می‌گوید: برخیز که به برکت عیسا و مریم شفا یافته‌ای. مردم ناگهان می‌دیدند که آن کور دارد فریاد می‌زند که من بینا هستم. یا اگر شل بود برمی‌خاست و می‌گفت: من می‌توانم راه بروم. یا اگر گنگ بود مردم می‌دیدند که ناگهان زبان درآورده است و به عیسا و مریم درود می‌فرستد و از مردم می‌خواهد که مسیحی شوند. روز بعد آن کشیش از روستا غایب می‌شد، آن حاجت‌خواه ناشناس که مداوا شده بود نیز رفته بود؛ و شایع می‌شد که آن که آن کور را بینا کرده یا گنگ را سخن‌گو کرده خود عیسا بوده و آمده بوده تا دردهای مردم را مداوا کند.^۱ باز یک تبلیغ‌گری می‌آمد و راه آن رفته را دنبال می‌کرد. تألیفات کشیشان مسیحی در دوران ساسانی پر است از چنین داستان‌هایی که دلیل حضور دائمی عیسا و مریم در میان پیروانشان و نشان دادن معجزات عظیم به آنها است. این شیوه برای کشاندن مردم روستایی به دین مسیح کارآیی بسیار داشت و تا امروز توسط تبلیغ‌گران مسیحی دنبال می‌شود.

به این گونه، جماعات شهری در میان رودان به آئینهای اشراقی مندایی و غنوصی گرایش می‌یافتند، و جماعات روستایی جذب آئینی می‌شدند که توسط پیروان یحیا و مسیح تبلیغ می‌شد. در مناطق روستایی غرب خوزستان که عمدتاً خوزی‌نشین بودند نیز تبلیغ‌گران این دو آئین در اواخر دوران پارتی به همین شیوه‌ها مردم را به دین خودشان جذب می‌کردند. پیروان عیسا نام مسیحیون، و پیروان یحیا نام «مُغَسَلَه» گرفتند. مغتسله که به معنای «غسل‌کنندگان» است معنای دینیش «تطهیر شوندگان» و «تعمید شوندگان» بود.

۱- درباره یک نمونه موفقیت‌آمیز از این شیوه تبلیغ کشیشان در اواخر سده ششم مسیحی، بنگر: تفسیر طبری: ۳۶۲-۳۶۴. سیره ابن هشام: ۱/ ۲۴۹. طبقات ابن سعد: ۴/ ۷۶-۷۸.

۱. ظهور مانی

در پی گیری برنامه های دین گسترانه اردشیر بابکان، مؤبدان و هیربدان با برخورداری از حمایت همه جانبه سیاسی و مالی دولت در سراسر کشور پراکنده شدند و فعالیتهای دامنه داری در راه تبلیغ دین و مبارزه با کژیها و مفسد اجتماعی به راه انداختند. نهضت سراسری بازگشت به دین و اخلاقیات، و جنب و جوش ناشی از آن، در تاریخ ایران بی سابقه بود. در کنار فعالیتهای گسترده مؤبدان برای همه گیر کردن دین رسمی و ترویج اخلاقیات و مراسم عبادی مزدایسنه، در خارج از حوزه فقاقت زرتشتی نیز کسانی اقداماتی در راه معرفی چهره‌ئی نوین و ناشناخته از یک آئین همه پسند و مورد قبول اقوام غیر زرتشتی ساکن در نواحی پیرامونی کشور به عمل آوردند. مانی بارزترین چهره تاریخی در این زمینه است که به هدف اعلان شده برانداختن دینهای موجود و ایجاد دین فراگیر جهانی به پا خاست. این نخستین بار در تاریخ ایران بود که مردی از ایران با ادعای نبوت و داشتن رسالت آسمانی برای برقراری یک دین جهانی به جای دینهای موجود ظهور می کرد و براندازی دینهای موجود را در سرلوحه دعوتش قرار داده بود. این رخدادی بی سابقه بود که با فرهنگ سنتی ایرانیان که بنایش بر احترام به آزادی انسان در انتخاب دین و مذهب بود همخوانی نداشت. پس از مانی چنین رخدادی در ایران تکرار نشد تا حدود ۱۶۰۰ سال بعد که بهاء الله با رسالت مشابهی ظهور کرد. مانی آمده بود تا هرچه دین در جهان وجود داشت را براندازد و دین خودش را در جهان برقرار سازد؛ بهاء الله نیز با همین رسالت آمد. هم مانی و هم بهاء الله گفت که تنها دین برحق و خدایی همان است که او آورده است و هرکه از هر دینی جز این دین پیروی کند در گمراهی و بی دینی است. هر کدام از این دو، به عنوان آخرین پیامبر منصوب آسمان، وعده داد که دین او تنها دین فراگیر و جهانی خواهد شد؛ و با فراگیر شدن دین او همه دینهای موجود از جوامع بشری رخت بر خواهد بست و به تاریخ خواهد پیوست. این نویدی بود که دیگر انبیای سامی نیز پیش از مانی به پیروانشان داده بودند. مانی به پیروانش گفت که دین من با تبلیغ و بدون استعمال زور جهانگیر خواهد شد، و در تعالیمش جهاد تجویز نشد. مسیحیت و اسلام اساس و پایه تبلیغ دین را بر جهاد نهادند. بهاء الله نیز مثل مانی جهاد را ممنوع اعلام داشت و پیروانش را تشویق به تبلیغ مسالمت آمیز کرد. جهاد برای تبلیغ دین هیچ گاه و در هیچ زمانی در تاریخ ایران توسط هیچ کس از ایرانیان تجویز نشد. سید محمدعلی باب که اساس دینش را بر جهاد نهاد از نژاد سامی و سید عرب تبار و دنباله‌رو قلباشان صفوی بود و برپا خاسته بود تا رسالت ناتمام انبیای سامی را به سرانجام برساند.

ولی شاگردش بهاء الله که ایرانی تبار بود جهاد را ممنوع اعلام نموده همان شیوه‌ئی را تجویز کرد که مانی تجویز کرده بود. عبدالبهاء - خلیفه بهاء الله - شیوه بهاء الله را تغییر نداد؛ و پیروان عبدالبهاء هنوز بر همان شیوه تبلیغ مسالمت‌آمیز می‌روند.

مانی در روز ۲۵ فروردین ماه سال ۲۱۵ م در سرزمین بابل در یک خانواده اهل یکی از روستاهای منطقه آرامی نشین کسکر (اکنون واسط در جنوب عراق) متولد شد. مانی دانیم که پدر و مادر مانی چه نامی به او داده بوده‌اند. «مانی حیّا» صفتی است که خود مانی پس از بعثش برای خودش تعیین کرده بوده و عبارتی است آرامی به معنای «کشتی زندگانی» (به عربی: سَفِينَةُ الْحَيَاة).

نام پدر مانی را - به چهار تلفظ - فاتک و پاتک و پاتگ و فتق، و از مردم همدان نوشته‌اند. نام مادر مانی را میس و اوتاخیم و مریم، و از خاندان «گم‌سَرگان» نوشته‌اند که گویا از خاندانهای حکومتگر پارتی بوده است. معلوم نیست که این «خاندان حکومتگر» از بومیان میان‌رودان بوده یا ایرانی بوده. اگر تلفظ نام پدر مانی را «فاتک» بخوانیم می‌توان گفت که نام بنطی (آرامی) است به معنای «دل‌آور». اگر فتق بخوانیم، با تردید می‌توان پنداشت که تلفظ بنطی «پتگ» است (یعنی پدرک، که شبیه و هم‌معنای بابک است و ایرانی است). ابن ندیم «بابک» را به «فتق» افزوده و «فتق بابک» نوشته است (همان شیوه که اکنون نیز در زبان فارسی متداول است، و مثالی گویند «سالم تندرست» که دو واژه هم‌معنای عربی و فارسی است). اگر «پاتگ» بخوانیم شاید تلفظ دیگر «پتگ» باشد که لهجه دیگری از بابک است (یعنی پدرک). یعقوبی نام پدر مانی را «حَمَاد» نوشته است؛^۱ ولی به نظر می‌رسد که این اشتباهی از جانب یعقوبی باشد و «حیّا» که صفت مانی بوده را حَمَاد خوانده و نام پدرش پنداشته است. نامهایی که برای مادر مانی ذکر کرده‌اند (میس، اوتاخیم، مریم) ایرانی نیست. البته «میشه» نام زنان ایرانی بوده؛ و در اواخر زمان هخامنشی دیدیم که زنی دلاور به نام آرتَه میشه نوسالار نیروی دریایی ایران در دریای ایزه بود (که یونانیها آرتَمیس نوشته‌اند). ولی پندار اینکه «میس» شاید تلفظ آرامی / سریانی از نام ایرانی «میشه» باشد دشوار است.

هرچند که همه ایران‌شناسان غربی مانی را ایرانی دانسته‌اند، ولی دلایلی وجود دارد که به ما اجازه نمی‌دهد تا با قطع و یقین درباره ریشه نژادی مانی سخن بگوئیم. نام خود مانی (مانی حیّا) خالصاً آرامی است. دلیل قانع‌کننده‌ئی نیز برای ما وجود دارد که گمان کنیم مانی

و پدر و مادرش ایرانی نبوده‌اند؛ و آن اینکه پیروان همهٔ مذاهب ایرانی در آن زمان (میترائیان، ناهیدیان، آذریان) خدای برترشان اهورمزدا بوده و همه‌شان مزدایسن بوده‌اند. ولی خدای مانی نه اهورمزدا بلکه زروان بوده که یکی از خدایان بسیار کهن آریایی بوده ولی نزد ایرانیها یکی از ایزدان دین مزدایسن و آفریدهٔ اهورمزدا بوده است. زروان از دوران بسیار دوری مورد پرستش بخشی از جماعات آریایی نواحی شرقی اناتولی بوده ولی در میان ایرانیان هیچ‌گاه صفت خدا نداشته بلکه مخلوق بوده و مرتبه‌ئی همچون ایزدان دیگر ایرانی داشته است. در میان رودان دینی به نام «دهری» وجود داشته که پیروانش از آئین زروانی تأثیر پذیرفته بوده‌اند. به نظر می‌رسد که غنوصی‌ها دهری بوده‌اند؛ زیرا مؤلفان اسلامی از حرنائیون (یونانی تبارهای پیرو مکتب حران در میان رودان) با صفت دهریون یاد کرده‌اند.^۱ دهریون می‌گفتند که هرچه در جهان وجود دارد از دهر (گردش چرخ) پدید آمده است. زروانیها آریایی بودند، مزدایسن نبودند، معتقد به وجود دو خدای متنازع به نامهای اورمزد و اهریمن بودند که هر دوشان آفریدهٔ زروان بودند، هر دوشان آفریدگار بودند؛ اورمزد نور و خیر را آفریده بود، و اهریمن تاریکی و شر را. شاید پدر مانی نیز از یکی از خاندانهای زروانی بوده است. اگر خاندان پدر مانی زروانی بوده حتماً آریایی بوده و ریشه در شرق اناتولی داشته است. برخی از روایتها پدر مانی را اهل سرزمین ماردین در شرق اناتولی دانسته‌اند. اگر این روایت درست باشد پدر مانی هم‌نژاد نیاکان کردهای ترکیهٔ کنونی بوده است.

نوشته‌اند که پدر مانی در اواخر دوران پارتی در تیسپون می‌زیست و دینی شبیه مندائیان و غنوصیان داشت؛ سپس به دشت‌میشان خوزستان رفته به فرقهٔ دینی مُغتسله (پیروان یحیا) پیوست. ابن ندیم می‌نویسد که پدر مانی در تیسپون به بتخانه می‌رفت.^۲ این بتخانه یکی از معابد مندائیان بوده؛ زیرا آنها برای چندتا از اختران دارای معابد و بت (پیکره) بودند و آنها را می‌پرستیدند و معبدشان را «هیکل» می‌نامیدند.^۳ پدر مانی روزی در بتخانه آوازی شنید که به او می‌گفت: «گوشت مخور، باده منوش، زن مگیر»؛ و این را سه بار در سه روز در بتخانه شنید. پس از آن به خوزستان رفت و در دشت‌میشان به مغتسله پیوست. در آن هنگام زن او حامله بود و به زودی مانی را زائید.^۴

۱- بنگر شهرستانی: ۳۵۹-۳۶۳.

۲- الفهرست: ۵۰۸.

۳- شهرستانی: ۳۶۳.

۴- الفهرست: ۵۰۸.

مغتسله که در مناطق روستایی غرب خوزستان و جنوب میان‌رودان پراکنده بودند،^۱ بنا بر پیشگویی‌هایی که از پیامبرشان -یحیا- دربارهٔ نزدیک بودن زمان ظهور ایشوع مَسِيح (پیامبر موعود یهودان) برایشان مانده بود در انتظار پیامبر آخر زمان بودند که قرار بود ظهور نماید و دینش جهانگیر شود و درد و رنجهای بشریت را برای همیشه از میان بردارد. از این پیامبر موعود با صفت «پاراکلیت» یاد شده بود، و آرامیها «فارقلیط» می‌گفتند.^۲ پدر مانی به آئین مغتسله پیوسته بود، از فعالین آن آئین بود، و مانی در میان آنها متولد شد و در میان آنها پرورش یافت. افسانه‌ها و داستان‌هایی که پیروان این آئین می‌پراکندند در کودکی بر مانی تأثیر بسیار شدیدی نهاده بود. این تأثیر چندان شدید بود که او در همان سنین کودکی رؤیاهائی می‌دید؛ و -چنانکه بعدها نوشته است- یک بار دو فرشته آمدند و او را برگرفته به آسمان بردند و ملکوت آسمانها را به او نشان دادند. این رؤیا دو بار دیگر نیز تکرار شد، و او پیش از آنکه به ۱۲ سالگی رسیده باشد سه بار به معراج رفته بود. این را مانی در کتاب کِفَلایَه - که پائین تر به آن اشاره خواهیم کرد- نوشته است. سپس وقتی به سن ۱۲ سالگی رسید فرشتهٔ وحی که نامش «تَوَام» بود و به نَبِطی «قرین» می‌گفتند از پیشگاه «روشن یزد» (خدای نور) به نزدش آمد و به او گفت: «از پیروان این دین دوری گزین. تو نباید از آنها باشی. خویشتن را پاک بدار و از شهوتها دوری گزین.» ولی به او گفت که هنوز هنگام بعثت نرسیده است.^۳

۱- مغتسله خودشان را ایل خایی و صابی می‌نامیدند ولی دیگران به آنها مغتسله گفتند. ایل خایی ترکیبی از نام ایل با پس‌آوند «خایی» است و به نظر می‌رسد که لفظی آرامی-پهلوی باشد به معنای «خواهندهٔ ایل» که ترجمهٔ امروزی‌نش می‌شود «خداجو». ایل خایی بعدها در افسانه‌های یونانیان اروپایی که از مانویت به مسیحیت رسیده بودند به یک پیامبر افسانه‌یی شبیه عیسی انجیل تبدیل شد و نامش را ال‌خایوس نوشتند. مغتسله زن را پلید می‌دانستند و دینشان مقرر کرده بود که مردی که با زنی آمیزش جنسی کند چونکه نجس شده است باید که بی‌درنگ در آب جاری غسل کرده پلیدی را از سر و تن و رختش بزدايد. در سده‌های بعدی توسط گروهی از مغتسلهٔ جنوب عراق آئین «حنیف» شکل گرفت که دینشان را به ابراهیم منسوب می‌کردند (البته شباهت ابراهیم اینها با ابراهیم یهودان و مسیحیان فقط در نام بود). شماری از تبلیغ‌گران آئین حنیفی در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم مسیحی به میان قبایل عربستان رفتند؛ تا اواخر سدهٔ ششم مسیحی در حجاز و شرق و شمال عربستان این آئین انتشار یافت و پیروانش انتظار ظهور یک پیامبر عرب را تبلیغ می‌کردند.

۲- پاراکلیت را که «نجات‌بخش» معنی کرده‌اند به نظر می‌رسد که عبارت ایرانی باشد به معنای «مفتاح غیب»؛ یعنی آن که قرار است بیاید و پرده‌های غیبی را برای مردم جهان کنار بزند. اگر عبارت ایرانی باشد معلوم نیست که چه گونه وارد زبان دینی سریانیان و سپس یونانیان شده است؟!

این روایتها نشان می‌دهد که مانی در آغاز نوجوانیش، به تأثیر از داستانهای مغتسله و مسیحیان عراق و خوزستان و در اثر خودتلقینهای چندین ساله، در خودش اوصافی می‌دیده و به نوعی یقین رسیده بوده که همان پیامبر نجات‌بخش موعود است که جهان در انتظار او است. پس او از همان سنین در انتظار روزی بوده که از جانب آسمان مبعوث گردد و رسالت هدایت بشریت به او سپرده شود. رؤیاهائی که براساس خودتلقینهایش می‌دیده نیز به این باور دامن می‌زده و او را بیش از پیش آمادهٔ دریافت وحی آسمانی می‌کرده است.

مانی چون به ۲۴ سالگی رسید نخستین پیام آسمان برای آغاز رسالتش را دریافت کرد (سال ۲۳۹م). آن گونه که خودش بعدها نوشته، فرشتهٔ وحی به نزدش آمده به او گفت:

سلام بر تو، ای مانی از من و از پروردگار که مرا به نزد تو فرستاده است. او که «وَررَوَان بَغِ اسْتَه» (روحِ اعلیٰ و خدای حقیقی) است تو را برای تبلیغ رسالت برگزیده و این مأموریت را به تو سپرده است. او به تو فرمان می‌دهد که رسالت خویش را آشکار سازی و نوید حق را به مردم برسانی، و در این راه هر چه در توان داری به کار ببندی.

ابن ندیم که این را از متن یکی از کتابهای مانی ترجمه کرده است می‌افزاید که مانی پیش از آنکه مبعوث شود اسقف (کشیش) روستای «قَنی» در جنوب عراق بود. در روز اول نیشان (نوروز) که شاپور تاج‌گذاری کرد مانی به نزد شاپور رفته تاج بر سر شاپور نهاد. پدرش و دوتا از پیروانش به نامهای شمعون و زاکوا نیز با او بودند.^۱

روایت حضور مانی در مراسم تاج‌گذاری شاپور در متون بازماندهٔ مانوی آمده است. پس مانی در آغاز سلطنت شاپور اول یک شخصیت بلندپایهٔ دینی بوده. شرکت در تاج‌گذاری شاپور نشانگر بلندپایگی او در حد پایهٔ مؤبدان مؤبد است. به عبارت دیگر، او به عنوان بلندپایه‌ترین رهبر دینی بومیان عراق و خوزستان در رأس هیأتی متشکل از دیگر رهبران دینی مردم این دو سرزمین در مراسم تاج‌گذاری شاپور شرکت کرده است. پس مانی در آن زمان وضعیتی داشته که رهبران مندائیان عراق و خوزستان با مذاهب مختلفشان او را به ریاستشان قبول داشته‌اند. مانی در هیأتی از رهبران دینی بومیان عراق و خوزستان به حضور شاپور رسیده و در مراسم تاج‌گذاری شرکت کرده است. این سنتی معمولی در مراسم بارِ خاص و بارِ عام دربار ایران بوده که همواره تکرار می‌شده است؛ ولی پیروان مانی - به رسم پیروان همهٔ پیامبران دیگر - اندکی دربارهٔ اش گزافه گفته‌اند تا بر نبوت مانی در آغاز سلطنت شاپور اول

تأکید کرده باشند. شاید پدر مانی و مانی در آن زمان از جانب دولت ایران سرپرست دستگاه‌های دینی ادیان ایرانی (غیرا ایرانیان) در عراق و خوزستان بوده‌اند؛ و شاید پدر مانی در زمان پارتیان نیز این منصب را داشته است. پیروان مانی بعدها دربارهٔ این حضور مانی نزد شاپور افسانه‌هایی ساختند که شبیه بسیاری از افسانه‌های پیروان انبیای دیگر است. مثلاً بن ندیم از روایت مانویان می‌نویسد که مانی وقتی به حضور شاپور رسید از دو شانه‌اش دو گلدستهٔ بزرگ نور می‌درخشید، و این سبب شد که شاپور احترام بسیار به او بگذارد تا جایی که آماده شد تا دینی که مانی آورده بود را بپذیرد. مانی از شاپور تقاضا کرد که پیروانش در کشور از آزادی برخوردار باشند و بتوانند که در سراسر کشور رفت و آمد کرده برای دینشان به تبلیغ پردازند. و از شاپور تقاضا کرد که اجازه دهد تا یک بار دیگر در آینده نیز به حضور شاهنشاه برسد؛ و شاپور با این هردو تقاضا موافقت نمود.^۱ از زبان خود مانی نیز در کتاب کفَلایَه به این دیدار و تقاضا اشاره شده است، و آن را پائین تر خواهیم خواند.

مانی پس از آنکه مبعوث شد نخستین رساله‌اش شامل تعالیم دین نوین را به شاپور تقدیم داشت. نام این رساله که به زبان پهلوی نوشته بود «شاپورگان» بود. مانی در شاپورگان ادعا کرده بود که پروردگار در هر زمانی یکی از انبیای خویش را برگزیده برای هدایت بندگانش می‌فرستد. زمانی او زرتشت را برای ایرانیان فرستاد؛ زمانی بودا را برای هندیان فرستاد؛ زمانی عیسا را برای شامیان فرستاد. و اکنون مرا برای هدایت مردم سرزمین بابل فرستاده است.^۲ یعنی او در این رساله صراحتاً گفته که پیامبر آخر زمان است و برای مردم میان‌رودان مبعوث شده است. این موضوعی است که در کتاب کفَلایَه نیز به آن تصریح شده است، و به نظر می‌رسد که بیرونی از کتاب کفَلایَه ترجمه کرده باشد.

سال دقیق تقدیم شاپورگان به شاپور معلوم نیست. شاپورگان تنها تألیف او به زبان رسمی ایران (زبان پهلوی) است. مانی پس از این هیچ رساله‌ئی به زبان ایرانی تألیف نکرد و بر روی زبان سریانی متمرکز گردید که زبان رسمی متون دینی در میان مردم میان‌رودان و شام بود و در مسیحی‌شدگان خوزستان نیز رواج داشت.^۳ تمرکز او نیز در سالهای اولیهٔ تبلیغ دعوتش عمدتاً

۱- همان: ۵۰۹.

۲- ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه: ۲۰۷.

۳- نویسهٔ کهن آرامی / سریانی هم اکنون نیز تنها نویسهٔ دینی صابیان (صَبَّی‌ها) در عراق و خوزستان است. این همان نویسه است که در آغاز ظهور اسلام با اندک تغییری برای نوشتن قرآن از آن استفاده شد، سپس در زمان اموی تغییراتی در آن ایجاد شد و خط موسوم به «کوفی» ابداع گردید.

بر روی بومیان میان‌رودان و خوزستان بود.

به‌هرحال، مانی از وقتی که در مراسم تاج‌گذاری شاپور شرکت نمود عملاً در زمرهٔ یکی از رهبران بلندپایهٔ دینی مطرح شد. او با برخورداری از همین موقعیت فعالیت‌های تبلیغی را در عراق و خوزستان گسترش داد. آزادی ادیان و مذاهب و عقاید که در زمان شاپور برقرار بود به مانی امکان داد تا با پشتکار بسیار برای نشر تعالیم دین ابداعی خودش فعالیت کند. گفته شده که این تعالیم را فرشتهٔ وحی از آسمان برایش می‌آورد. از آنجا که اقوام آرامی و خوزی، به‌تأثیر از تبلیغ‌گران ادیان مغتسله و مسیحیان، از مدت‌ها پیشتر در انتظار ظهور نجات‌بخش آخرزمانی (پارااکلیت) بودند، مانی به‌زودی در میان پیروان این دین‌ها پیروان بسیاری به‌دست آورد و کارش بالا گرفت. او به مسیحیان عراق می‌گفت که همان «پارااکلیت» است که عیسا نوید آمدنش را داده است.^۱ و این باوری بود که همهٔ مسیحیان به‌آن پابند بودند و انتظار ظهور هرچه زودتر پارااکلیت را می‌کشیدند. گرچه گروه بزرگی از جماعات آرامی و خوزی جذب دعوت مانی شدند در میان ایرانیان کسی به‌او توجهی ننمود؛ و هیچ‌جا گفته نشده که یکی از شاگردان یا پیروان مانی در زمانی که مانی زنده بوده نام ایرانی داشته است. تا اینجا مانی و توفیقاتش در میان مسیحیان عراق و خوزستان شباهت بسیاری به توفیقات اولیهٔ محمدعلی باب داشته که خودش را نزد منتظران ظهور حجت غایب به‌عنوان «باب حجت غایب» معرفی کرد و توانست که خیل عظیمی از روحانیت شیعهٔ ایران که منتظر ظهور مهدی موعود بودند را جذب آئینش کند.

مانی در کتاب «کفَلایه» که به‌زبان سریانی نگاشته بوده خبر از سفرهایش به هند و چین می‌دهد و یادآور می‌شود که در بازگشت از این سفر در خوزستان به‌حضور شاپور رسیده است. این دیدار، که شاید دومین دیدار او با شاپور بوده می‌تواند پس از پیروزی شاپور بر والیریان بوده باشد. معلوم می‌شود که مانی پس از بعثتش چندین سال در سفرهای سرزمین‌های شرقی بوده سپس با دانسته‌های نوینی به ایران برگشته است. او در این سفرها با تعالیم بودا آشنایی نزدیک یافت و عقیده به تناسخ که باور به پیمودن راه تکامل انسانی در زندگی‌های متعدد در این دنیا بود را از بودائیان گرفته وارد دین خویش کرد.

باز هم در دوران عباسی تغییرات نوینی به‌خود گرفت و خط موسوم به «نسخ» توسط خوش‌نویسان ایرانی دوزبانه ابداع گردید که شکل تکامل یافته‌ترش خط چاپی امروزی ما است (از جمله همین که در صفحات این کتاب می‌بینیم).

با توجه به خطری که گسترش تعالیم مانی برای تمدن و فرهنگ و رشد اجتماعی و حتی ادامه حیات جامعه بشری داشت، و به خاطر ضدیت شدیدی که با تعالیم دین مزدایسنه نشان می داد، و به خاطر آنکه مردم را به کار نکردن و انزوا و رنج کشی تشویق می کرد، مؤبدان و دربار ایران در دهه آخر سلطنت شاپور اول تصمیم گرفتند که جلو فعالیت‌های تبلیغی مانی و پیروانش را بگیرند. یعقوبی می نویسد که مؤبدان مؤبد از شاپور تقاضا کرد که مانی را به دربار دعوت کند و یک جلسه مناظره درباره دینی که آورده را با او برگزار کند. مؤبدان مؤبد در این جلسه بطلان عقائد مانی را به اثبات رساند. مانی چون جان خود را در خطر دید به هند رفت و تا شاپور زنده بود به ایران برنگشت.^۱ معلوم می شود که شاپور برای نابودسازی مانی تسلیم خواست مؤبدان نشده و مانی شاید با اشاره و اجازه شاپور از ایران رفته است.

متون مانوی می گویند که مانی پس از آنکه از ایران رفت در کابلستان و ترکستان و سرزمینهای چین و هند به تبلیغ پرداخت. در این سرزمینهای از چند سده پیش از آن آئین بودا گسترش یافته بود. آئین بودا نیز اساسش بردنیاگریزی و زهد و رنج کشی و عبادت‌های خودآزارانه نهاده شده بود و از این جهت شباهتی به آئین مسیحیان و مغتسله داشت؛ و آن گونه که متون مانوی می گویند، مانی در این سرزمینها پیروان بسیاری به دست آورد و مراکز متعددی برای تبلیغ دینش برپا کرد.

۲. شیوه تبلیغی مانی

پرکاری مانی در بیان تعالیمش، بیان مسحورکننده اش، قدرتش در اقناع، و قدرتش در سازماندهی پیروان که از نوشته های سنتی پیدا است مطالعه گر را حقیقتاً به شگفتی می اندازد. در سرزمینهای شرقی (کابلستان و ترکستان و سغد) به علت آنکه تعالیم بودا زهد و دنیاگریزی را رواج داده بود، زمینه برای پذیرش تعالیم مانی فراهم بود و مانی در دور دوم سفرهایش موفق شد که پیروان بسیاری به دست آورد. او شاگردان طراز اولش که از میان رودان و خوزستان با او رفته بودند را در هیأت‌های دعوتگر به همراه نوشته هایش به شام، اناتولی، بالکان، ایتالیا، اسپانیا، سِکِلیه (سیسل)، گال (فرانسه)، مصر و شمال آفریقا فرستاد. فعالیت‌های تبلیغ گران مسیحی در این سرزمینها و تبلیغشان درباره پیامبر آخرزمان که قرار بود به زودی ظهور کند زمینه کامیابی این هیأت‌ها را فراهم آورد. در خلال اندک زمانی دیرهای متعددی در این سرزمینها توسط پیروان نوین مانی دایر گردید و نوشته های او به زبانهای

یونانی و لاتین و قبطی ترجمه و در اروپا و مصر و شمال آفریقا منتشر شد. در خوزستان و عراق و شام و مصر و اناتولی نیز جماعات بسیاری از مسیحیان ادعای پاراکلیت را پذیرفتند و به پیروان مانی پیوستند. دین مانی در جهان غربی به بزرگترین رقیب مسیحیت نوپا تبدیل شد. گرچه مانی در آغاز کارش گفته بود که مسیح را خدا برای هدایت مردم مغرب‌زمین فرستاده بوده، و برای عیسا احترام بسیار قائل شد تا توانست بخش بزرگی از پیروان عیسا را به خودش بکشاند، ولی وقتی کارش بالا گرفت عیسای مورد نظر خویش را عیسای دیگری سوای عیسای مسیحیان معرفی کرده گفت که آن عیسا که پسر مریم بیوه بود و یهودیها او را اعدام کردند یک شیطان بود که خودش را عیسا نامیده بود تا مردم را گمراه کند و به پرستش خودش درآورد. او موسا را نیز دروغ‌بند نامید و گفت که او پیامبر نبوده بلکه شیطان بوده و خودش را به دروغ فرستاده خدا نامیده است. ابن ندیم می‌افزاید که «مانی در کتابهایش انبیای دیگر را نیز دروغ‌بند نامید و می‌گفت که شیطان در پوستشان وارد شده بود و سخن بر زبانشان می‌نهاد.» ولی زرتشت و بودا و ابراهیم را پیامبران حقیقی و دین‌آور می‌نامید.^۱ به این ترتیب، او از یک عیسای آسمانی خداگونه سخن می‌گفت و خودش را پاراکلیت او می‌دانست و به مسیحیان تلقین می‌کرد که آن عیسا که شما می‌پرستید شیطان بوده و شما به جای آنکه خدا را بپرستید شیطان را می‌پرستید؛ و عیسای حقیقی این است که من معرفی می‌کنم و مژده‌ظهور مرا (ظهور پاراکلیت را) داده است.

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در ویرانه‌ی یکی از دیرهای مانوی در جنوب استان فیوم مصر که از زیر تپه‌ی شنی بیرون کشیده شد یک نسخه از ترجمه‌ی قبطی کتاب بسیار معروف مانی به نام «کفَلایَه» (کفَل آیه؟) کشف گردید که به سبب آنکه بر کاغذ بردی نوشته شده بوده بخش بزرگی از آن سالم مانده است.^۲ کتاب کفَلایَه در کنار فهرست ابن ندیم و ملل و نحل شهرستانی و آثار الباقیه بیرونی - که از تألیفات دست اول مانوی استفاده کرده‌اند - منبع اصلی برای شناخت مانی و آئین او است. در کفَلایَه نام چندین تألیف دیگر مانی آورده شده است (همان کتابهایی که ابن ندیم و شهرستانی و یعقوبی نامهایشان را آورده‌اند). شاید بتوان کفَلایَه را کاملترین کتاب تعالیم مانی به‌شمار آورد. مانی در این کتاب تصریح می‌کند که او تنها پیامبری است که تعالیمش را در رساله‌های متعددی به صورت نوشته درآورده و در اختیار مردم جهان قرار داده است؛ و یادآور می‌شود که هیچ‌کدام از انبیای پیشینه کتاب دین

۱- بنگر الفهرست: ۵۱۸. شهرستانی: ۲۷۳.

2- Mani. *The Kephalaia of the Teacher*. Tr. Iain Gardner (E. J. Brill, 1995).

را به دست خودش ننوشت؛ چنانکه پیروان مسیح پس از او زندگی نامه و تعالیم او را نوشتند؛ و «زرتشت، پیامبر نور و روشنگر بزرگ که در ایران مبعوث گردید و به نزد ویشتاسپ رفت کتابش را خودش ننوشت بلکه شاگردان و پیروانش پس از او تعالیم او را حفظ کرده بودند و آنها را در کتابی تألیف کردند که اکنون در دست است.»^۱

او در کفَلایه تصریح می کند که در زمان سلطنت اردوان پنجم متولد شد و از کودکی برای تحویل گرفتن رسالت آسمانی پرورده می شد، و نخستین باری که فرشته وحی به نزدش آمد در زمان کودکی وی بود و آن زمانی بود که اردشیر بابکان تاج گذاری کرده بود. او به تأکید ادعا می کند که «در آن زمان فرشته وحی همه اسرار گذشته و آینده جهان، آنچه از زمان آدم تا امروز اتفاق افتاده و سپس اتفاق خواهد افتاد، را به من آموخت. اسراری به من آموخت که از همه مردم جهان پوشیده است. همه رازهای جهان بر من مکشوف گردید. علم هر چه مردم جهان می شنوند و می بینند و می اندیشند به من داده شد.» و می افزاید که من همان مسیح موعود آخر زمان ام که خبر داده شده که به همه اسرار آشکار و نهان آگاه است. من مبعوث شدم تا درد و رنج را از بشریت دور کنم و همگان را به سعادت ابدی برسانم.

سپس تصریح می کند که در سالهای آخر سلطنت اردشیر مبعوث شدم و به هند رفتم تا راز سعادت ابدی را تعلیم بدهم. در همان سال که اردشیر درگذشت و شاپور به سلطنت نشست من کشور هند را رها کرده به پارس آمدم و از پارس به بابل و میشان و خوزستان آمدم. آنگاه به حضور شاپور رسیدم. شاپور مرا با احترام شایسته پذیرفت و به من اجازه داد که تعالیم دین را در جهان انتشار دهم. پس از آن از شرق فلات ایران تا غرب میان رودان و مرزهای کشور روم سفر کردم و به تعلیم و تبلیغ پرداختم.

و درباره دومین سفرش به سرزمینهای شرقی که در زمان سلطنت شاپور اول اتفاق افتاد، می نویسد که یک بار دیگر از راه دریا به هند سفر کردم و همه شهرهای هند را گشتم تا راز سعادت ابدی را به مردم تعلیم بدهم. ولی مردم با من مخالفت کردند. سپس به ایران برگشتم و شهرهای ایران را گشتم، درباره نزاع ابدی نور و ظلمت سخن گفتم، درباره گناه و ثواب سخن گفتم، ولی در میان ایرانیان نیز گوش شنوایی نیافتم؛ زیرا مردم نمی خواستند که از ظلمت ماده رها شده روحانی گردند. سپس مرا از تبلیغ و راهنمایی بازداشتند و کسی به تعالیم نجات بخش من توجه ننمود. شاه و شهریاران ایران نمی خواستند حقایقی که من تعلیم می دادم را بپذیرند، زیرا اسیر دست شیاطین بودند. فریادهای نجات بخش من در گوش آنها

اثر نکرد. لذا به بابل آمدم و در شهرهای مختلف بابل و آشور به تبلیغ حقایق پرداختم و برای مردم بیان کردم که چه نیک و چه بد است تا مردم را از تاریکی‌های رهایی داده به روشنائیها برسانم. گرچه در همه کشورهای با من مخالفت می‌شد، من مانی که یک تن بیش نبودم تخم حقیقت را در میان همگان کاشتم، دیدگان همگان را بر روی حقایق گشودم؛ زورمندان با همه توانشان نتوانستند جلو گسترش تعالیم حیات بخش من را بگیرند و مانع گسترش نور شوند؛ زیرا حقایقی که من بیان می‌کردم نیرومندتر از زور آنها بود.

مانی تأکید می‌کند که جهان در بیماری است و درد می‌کشد؛ من آمده‌ام تا بیماری جهان را مداوا کنم و دردها و رنجها را از جهان دور کنم. جهان نیازمند طبیب حاذق است و من آن طبیب‌ام. مردم جهان همچون بیمارانی اند که باید به رهنمودهای طبیب خویش گردن نهند و آنها را اجرا کنند تا شفا یابند. بیماری که به رهنمودهای طبیب توجه ننماید و طبیب را دشمن خویش بیندارد نادانسته مانع مداوای خویش می‌شود و نه تنها مجبور است که درد بکشد بلکه مجبور است که دردهای دیگری علاوه بر درد کنونیش نیز تحمل کنند. سپس تلقین می‌کند که اصحاب من که در نقاط دور دست جهان مأمور تبلیغ رسالت‌های من اند نباید از هیچ خطری بهراسند؛ بلکه باید یقین داشته باشند که پیروزی نهایی از آن ایشان است؛ زیرا ایشان اند که ظلمتها را می‌زدایند و حکمت می‌پراکنند و وسائل رستگاری ابدی مردم را فراهم می‌کنند. اصحاب من هر رنجی که در راه تبلیغ رسالت تحمل کنند روح خویش را بیش از پیش می‌پالایند و سزاوار پادشاهی هر چه بهتر و برتر در جهان دیگر خواهند بود. اصحاب من طبیبانی اند که در کار مداوای دردهای مردم جهان اند. طبیب گرچه ممکن است که بیماری و زخم را با داروهای تلخ یا عمل جراحی انجام دهد که همراه با درد باشد ولی بیمار می‌داند که دوا تلخی که طبیب برایش تجویز می‌کند و دردی که طبیب با جراحی و شکافتن زخم بر او تحمیل می‌کند به خاطر بهبودی یافتن او است. بیمار دانا در چنین حالتی درد کارد طبیب را تحمل می‌کند، داروهای تلخی که طبیب برای او تجویز کرده را تناول می‌کند، و به طبیب پادشاه نیز می‌دهد و تا پایان عمرش سپاسگزار او خواهد ماند. اصحاب من باید به این امور توجه داشته باشند و همه تلاش خویش را برای هدایت مردم جهان به کار گیرند.^۱

مانی در کفَلایَه نشان داده که تلقین گر بسیار زبردستی است. او تلقین‌هایش را به صورت پرسش «یکی از اصحاب» و پاسخ مانی مطرح کرده است. شکوکی که معمولاً برای انسانها درباره تعالیم او پیش می‌آید را به عنوان سؤال‌های یک صحابی مؤمن حقیقی ولی اندکی دچار

تردید مطرح می‌کند و آنگاه به آنها با چرب‌زبانی بسیار مؤثری پاسخ می‌دهد؛ و پاسخ‌هایش چنان است که پرسنده را به یقین می‌رساند که حتی شکوکش نیز نشانه ایمان قوی او است و او باید اطمینان داشته باشد که آنچه مانی می‌گوید از جانب عالم بالا است و عین حق است و هر انسانی که خواهان نجات ابدی باشد باید همه آنچه را مانی می‌گوید با جان و دل بپذیرد.

سپس از زبان «یکی از اصحاب» خطاب به مانی می‌نویسد که من به یقین کامل رسیده‌ام که راهی که برگزیده‌ام حق است، و لذا تصمیم گرفته‌ام که با همه توانم به نبرد شیاطین بروم و آنها را شکست بدهم و جهان را از عناصر ظلمت و امور شیطانی برهانم. من به یقین رسیده‌ام که روزه گرفتن همیشه‌گی و ذکر و نماز دائمی بهترین عملی است که روح انسان را پالایش می‌دهد. من دمی بی‌ذکر و ورد و دعا و نیایش به سر نخواهم برد و یک لحظه از عمرم را به غفلت نخواهم گذرانم، زیرا به یقین رسیده‌ام که برای عبادت و ذکر و نیایش و روزه‌داری آفریده شده‌ام.

چنانکه از نوشته‌های ابن ندیم و شهرستانی نیز خواندیم، مانی در کفَلایه تلقین می‌کند که در هر زمانی که بشریت به وضعیتی می‌رسیده که دخالت پروردگار برای نجات بشریت از گناہانی که دامنگیرشان است را می‌طلبیده پروردگار یک پیامبری را برمی‌گزیده و مأمور تبلیغ حقایق می‌کرده است؛ و اکنون که آخر زمان است مانی که مسیح موعود و پاراکلیت است را مبعوث کرده است. اکنون بشریت بیش از هر زمان دیگری گرفتار فساد و ماده و ظلمت است و نیازمند راهنمایی است. این وظیفه را پروردگار برعهده مانی نهاده است.

مانی گرچه از سن ۴ سالگی در مدرسه پرورش کشیش مندائیان در تیسپون پرورش یافته بود و سپس از سن ۱۲ تا ۲۴ سالگی در مدرسه وابسته به دیر الخایی‌ها (مغتسله) در دشت میشان تعلیم دیده بود که پدرش ریاست آن را داشت و سپس خودش به ریاست آن رسید، ولی ادعا می‌کرد که نزد هیچ معلمی شاگردی نکرده و آموزش ندیده است (یعنی اُمّی است)، و آنچه که می‌گوید و می‌نویسد وحی آسمانی است که فرشته وحی (توأم) از آسمان و از نزد «روشن‌یزد» (خدای نور) برای او آورده است و می‌آورد. به بیان دیگر، مانی تصریح می‌کرد که آنچه می‌گوید و به نوشته درمی‌آورد نه سخن او بلکه کلام خدا است، و چیزهایی است که او تا پیش از نازل شدنشان نمی‌دانسته است.

۳. تعالیم مانی

مانی تعالیم دینش را از دینهای متعددی گرفته و با هم درآمیخته بود و ارائه می‌کرد.

خدایش «روشن یزد» (ایزد نور) بود که با نام زروان و «وَهْشَت شهریار» (سلطان بهشت) نیز از او یاد کرده است. روشن یزد دارای ده دست یار بود به نامهای حِلْم و عِلْم و عَقْل و تدبیر و غیب و حب و ایمان و وفاء و مروت و حکمت.^۱ «حکمت» در نوشته‌های مانی به معنای «دین مانی» است. نبوت و وحی و فرشته‌وحی را مانی از ادیان سامی میان‌رودان گرفته بود؛ و همان‌گونه که در ادیان سامی خدا در آسمان نشسته بود و پیامش را به وسیله فرشته وحی برای پیامبرش می‌فرستاد مانی نیز پیام خدا را به‌توسط یک فرشته دریافت می‌کرد. اسطوره آفرینش او مخلوطی از اساطیر ایرانی و سامی بود و بخشی نیز از تورات مسیحیان گرفته شده بود. آدم و حواء داستانهای مسیحیان در نوشته‌های مانی جای ویژه‌ای دارند. نظریه تضاد خیر و شر را از مزدایسنه و آئین زرتشت گرفته بود. عقیده به تقابل ازلی شیطان و خدا را از زروانیان و دیصانیها، و نبرد ازلی نور و ظلمت را از غنوصیان و دیصانیها گرفته بود که آنها نیز به‌نوبه خود از ایرانیان گرفته و به‌سلیقه خودشان پرورده بودند. زهد و شادی ستیزی و رنج‌پسندی و اجتناب از هرگونه لذت را از مغتسله و صابیان و مسیحیان و بودائیان گرفته بود. عقیده به تناسخ (زندگیهای پی‌درپی به‌خاطر پالایش یافتن روح و طی کردن مراتب تکامل) را از بودائیان و هندوان گرفته بود. بهشت و دوزخ را از مزدایسنان گرفته و به‌نحو خاصی پرورده بود. و از ترکیب همه اینها مجموعه تعالیم نوینی را ایجاد کرد که قرار بود جای همه ادیان موجود در جهان را بگیرد.

مانی ابتدا تعالیمش را به‌زبان پهلوی نگاشته بود و رساله شاپورگان را که به‌شاهنشاه تقدیم داشت به‌زبان پهلوی بود. ولی چونکه شاگردان او عمدتاً خوزی و آرامی و سریانی بودند بعدتر تعالیمش را به‌زبان سریانی تحریر کرد و نوشته‌هایش را برای آنکه به‌اذهان عوام نزدیک کند با تصاویر آراست. ابن ندیم می‌نویسد که مانی هفت کتاب به‌زبان سریانی نوشت. ترجمه عربی نام این کتابها را ابن ندیم چنین آورده است: ۱- سفر الأسرار، ۲- سفر الجبابره، ۳- سفر الأحياء، ۴- فرائض المُحِبِّين، ۵- فرائض المُسْتَمْعِين، ۶- پراگماتیا.^۲ نامهای این کتابها به‌زبان امروزی ما چنین می‌شود: کتاب رازها، کتاب قهرمانان، کتاب زندگان، وظایف دوست‌داران، وظایف نیشگان، واجبات عبادی. خود مانی نیز نام کتابهایش را در کفَلایه آورده است و از کتابی به‌نام انجلیون بزرگ نیز یاد می‌کند. انجلیون - که در قرآن به‌شکل انجیل آمده است - لفظی سریانی به‌معنای «ملکوت» است (ملکوت نیز

۱- الفهرست: ۵۰۹.

۲- الفهرست: ۵۱۹.

عبری است). این کتاب دارای ۲۲ سوره (به‌شماره حروف الفبای سریانی) بود و هر سوره با یکی از این حروف شروع می‌شد. یعقوبی می‌نویسد که مانی در کتابهایش شیوه‌های عبادت به‌منظور خلاص روح (بریدن از ماده) را شرح داده بود. کتابی نیز به‌نام «سفر الاسرار» آورد که در آن معجزات انبیای پیشینه را رد کرده بود. کتابی نیز به‌نام سفر الجباریه داشت و کتابهای بسیار دیگر.^۱ در نوشته ابن ندیم می‌خوانیم که مانی در کتاب سفر الاسرار کلیه ادیان گذشته را مورد بررسی و نقد کوبنده قرار داده بود. او برخی از بابهای این کتاب با عنوانهای «پسر زن بیوه که یهودیان بردار زدند» و «گواهی عیسا برضد خودش در شهر یهودا» و «گواهی آدم برضد عیسا» دین مسیحیان را کوبیده بود. در بابهای دیگر با عنوانهای «فرومایگان در دین» و «قول دیصانیمها درباره نفس و جسد» و «ردیه بر عقیده دیصانیمها درباره حیات» و «باب پیامبران» و «باب قیامت» و ابواب دیگر به نقد ادیان دیگر پرداخته بود.^۲ کتاب پراگماتیا تعلیم راه و روش عبادت و روزه‌گیری و مهار نفس آماره از گرایش به شهوتها و آموزش راههای گوناگون نُدبه و زاری و خودآزاری به‌منظور خلاصی دادن نفس از عناصر ظلمانی بود. در کتاب «تکالیف نیوشگان»، مانی گناه و ثواب را برای عوام بیان کرده بود، یاد داده بود که عوام چه‌گونه زندگی کنند، از چه چیزهایی دوری گزینند، و از چه راههایی رزق حلال کسب کنند و چه‌گونه عمل کنند تا مرتکب حرام نشوند.

همه این کتابها را مانی به‌زبان سریانی نوشت که زبان مقدس دینهای سامی بود و گفته می‌شد که خدا با همین زبان با پیامبرانش سخن می‌گوید. محمدعلی باب و بهاء الله نیز که ۱۶ سده پس از مانی ظهور کردند کتابهایشان را به‌زبان عربی نوشتند که زبان مقدس وحی در دین اسلام بود. این دو نیز معتقد بودند که خدا در هر زمانی که یک پیامبری مبعوث کند با زبان عربی با پیامبرش سخن می‌گوید؛ لذا آنچه بر آنها وحی شده بود به‌زبان عربی بود. به‌بیان دیگر، خدای مانی زبانش سریانی بود و خدای باب و بهاء الله زبانش عربی بود. آن‌بخش از نوشته‌های پراکنده مانی که در ترکستان چین و مصر و شمال آفریقا به‌زبانهای ایران شرقی (سغدی و باختری و پارتی) و قبطی (مصری) و لاتین (اروپایی) تا کنون کشف شده است ترجمه نوشته‌های مانی به‌زبانهای محلی است که توسط رسولانش صورت گرفته بوده است.

در تعالیم مانی دو خدا در جهان وجود دارند که هر دو آفریدگارانند و از ازل با هم وجود

۱- تاریخ یعقوبی: ۱۶۰/۱ - ۱۶۲.

۲- الفهرست: ۵۱۹ - ۵۲۰.

داشته‌اند؛ یکی نور و خیر است و دومی ظلمت و شر. خدای خیر شبیه سپننه مَنیو، و خدای شر مثل انگرَمَنیو است؛ ولی تفاوتشان با سپننه مَنیو و انگرَمَنیو در آن است که سپننه مَنیو و انگرَمَنیو در آئین مزدایسنه دو خصیصهٔ انسانی و در درون انسان‌اند که به‌همراه انسان آفریده شده‌اند؛ ولی در عقیدهٔ مانی دو آفریدگارند که اولی آفرینندهٔ خوبیها و روحانیات است و دومی آفرینندهٔ بدیها و مادیات؛ و هر دو شنوا و بینا و آگاه‌اند. هرچه خیر و نفع و پسندیده است آفریده خدای نور است و هرچه بد و زیان و ناپسند است آفریدهٔ خدای ظلمت است. جهان این دو خدا در ازل از هم جدا بود. نور دارای جهان ویژهٔ خویش بود و در بالا قرار داشت (همان جایی که بعدها آسمان شد)؛ و ظلمت نیز دارای جهان ویژهٔ خویش بود و در پائین قرار داشت (همان جایی که بعدها زمین شد). پیش از آنکه زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان پدید آیند این دو جهان از هم جدا بودند. ظلمت تصمیم گرفت که جهان نور را تسخیر کند و خیر و نیکی را از جهان براندازد. خدای نور و خیر برای آنکه با خدای ظلمت مقابله کند عناصر نورانی را آفرید تا به‌عنوان لشکریان او با لشکریان ظلمت بستیزند و نگذارند که آنها به‌جهان نور نزدیک شوند؛ و عناصر نورانی که لشکریان ظلمت می‌ربایند را بازگیرند و نگاه دارند. خدای ظلمت و شر نیز لشکریان خویش را آفرید. در اثر تلاشهای خدای ظلمت برای تسخیر جهان نور ظلمت توانست با نور همکنار شود و با او درآمیزد. از این زمان ستیز ابدی نور و ظلمت آغاز شد. خدای نور برای آنکه عناصر نورانی را از بند عناصر ظلمانی برهاند آسمانها و زمینها را آفرید و خندقی عظیم با دیواری بلند برگرد جهان کشید تا عناصر ظلمت را که از درون عناصر نور برمی‌کشید در آن اندازد. از آن اندازه عناصر نور که از ظلمت پالود خورشید و ماه و اختران را ساخت تا هرکدام به‌نوبهٔ خود عناصر نورانی را از عناصر ظلمانی بیالایند. علاوه بر ذواتِ نورانی، آب و نسیم نیز از لشکریان خدای نور بود. زیرا خدای ظلمت برای خویش دود و سوزندگی و مه و سرما و گرما را آفریده بود. سرما را خورشید خنثی می‌کرد، سوزندگی را آب خنثی می‌کرد، گرما را نسیم خنثی می‌کرد، تاریکی را خورشید و ماه و اختران خنثی می‌کردند. چنین بود که نبرد اینها به پدید آمدن روز و شب و فصول و طبیعت انجامید و خلقت جهان به‌توسط این دو خدای ستیزنده آغاز شد که یکی همه نیکیها را آفرید و یکی همه بدیها را. در آغاز این نبردها اهریمن از درون ظلمت پدیدار شد تا به یاری ظلمت بشتابد. ذات اهریمن که مخلوطی از عناصر ظلمت است ازلی نیست ولی گوهرش ازلی است که همراه با تاریکی وجود داشته است. اهریمن صفت ابلیس گرفت و فرمانده سپاه ظلمت بود. اهریمن دست‌به‌کار ساختن ماده شد تا نور را در ماده

محبوس کند؛ و روشن یزد کوشید که مانع او برای آفرینش شود. خدای نور (روشن یزد/ زروان) یک ذات نیرومند نورانی و روح خالص به نام اورمزد آفرید و به نبرد اهریمن فرستاد و پنج ایزد که نسیم و بوی خوش و نور و آب و آتش بودند را به فرمان او نهاد. چون اورمزد با این لشکرها از آسمان فرود آمد تا به جنگ اهریمن برود اهریمن با لشکریانش که دود و سوزندگی و سیاهی و یخ‌باد و مه بودند به جنگ او برخاست. اهریمن بر اورمزد پیروز شد و او را در میان عناصر ظلمت گرفت و عناصر پنج‌گانه نورانی را با عناصر پنج‌گانه ظلمانی آمیخته کرد. تلاشهای اورمزد برای رهایی به جایی نرسید، و از ترکیب عناصر مادی و نورانی موجودی پدید آمد که «آدم» نامیده شد. آدم موجودی بود که از نور و ظلمت پدید آمده بود و هم عناصر خیر در او بود و هم عناصر شر. اورمزد برای یاری به آدم و رها کردن او از دست شیطان و عناصر ظلمت، عیسای آسمانی را فرستاد که ذات نورانی و روح خالص بود. اهریمن نیز «حواء» را از عناصر مادی که در درون آدم بود پدیدار کرد تا آدم را به عناصر ظلمانی علاقه‌مند سازد. عیسای نورانی به آدم گفت که از حواء بپرهیزد که قصد دارد عناصر نورانی که در تو هست را نابود سازد و به جهنم بفرستد. جهنم را نیز به او نشان داد که شکنجه‌گاه ابدی در زمین بود. اما حواء - آن‌گونه که ابلیس به او تلقین کرده بود - خوردنیهای لذیذ به آدم نشان داد و آدم هوس خوردن کرد و چون خورد شهوت بر او غالب شده اختیار از دست داد و با حواء آمیزش کرد. از این آمیزدختری پدید آمد که نامش «آز» (هوای نفس) بود. پس از آن فرزندان دیگری نیز از آمیزشهای بعدی آدم و حوا پدید آمدند. «آز» کارآترین ابزار اهریمن شد برای فریب دادن فرزندان آدم و کشاندنشان به مرحله خوردن غذاهای لذیذ شهوت‌زا و آمیزش با زنان شد؛ و به وسیله همین خوردن و آمیزش جنسی بود که عناصر نورانی در آدمها تضعیف می‌شد و آنها را هر چه بیشتر از عناصر ظلمت می‌انباشت تا جایی که تبدیل به لشکریان اهریمن می‌شدند و به جنگ لشکریان اورمزد می‌رفتند. در دنباله این نبرد بود که موجودات روی زمین پدید آمدند که بخش اعظم جسمشان از عناصر ظلمانی و ساخته اهریمن تشکیل شده بود، و عناصر نورانی نیز روح آنها را تشکیل می‌داد.^۱

به این ترتیب، روح انسان که عنصر نورانی بود در کالبد مادی تن که متعلق به جهان شیطان بود زندانی شده بود. از آن هنگام انسان در این جهان مبتنی بر تضاد خیر و شر، مجموعه هر دو ضد گردید؛ یعنی از سوئی دارای روحی بود آسمانی و متعلق به جهان ملکوت، و از سوی دیگر دارای جسمی مادی و متعلق به جهان تاریکی و دارای هوسهای نفسانی و

۱- تاریخ یعقوبی: ۱/ ۱۵۹-۱۶۰. شهرستانی: ۲۶۹-۲۷۳. الفهرست: ۵۱۱-۵۱۵.

گرایشهای شیطانی. وظیفه انسان آن بود که با سرکوب آزو و هوا و هوس، با خودداری از خوردن گوشت و نوشیدن باده و از آمیزش با زن، خویشتن را بپالاید و عناصر ظلمانی را از خود براند.^۱

ماده در تعالیم مانی اساس و پایه شرو بدی است؛ و تازمانی که گرایش انسان به ماده از میان نرفته باشد شرو بدی برجا خواهد بود. تعریفی که مانی از بدی به دست می داد شامل زن و گوشت و میوه و خوراکیهای لذیذ و باده و همه چیزهایی می شد که بشر به طور فطری به آنها گرایش داشت. این گرایش فطری را مانی «هوای نفس» نامید. هرچه برای انسانها خوشی می آورد از ماده بود، و مانی می گفت که گرایش به اینها از تحریکات شیطان است و انسان باید از آنها دوری جوید. قدرت سیاسی نیز از تجلیات ماده و ناشی از تحریکات شیطان بود. لذا سلطنت در عقیده مانی یک پدیده شیطانی بود که انسان پرهیزکار باید از آن دوری جوید و امور جهان را به خود رها کند تا لشکر نور بتواند ظلمت را شکست دهد و ماده را نابود کند.

تعالیمی که مانی آورد از همه سو مخالف سنتهای فرهنگی و دینی هزاران ساله ایرانیان بود که اساسش بر ضرورت آبادسازی و زیباسازی جهان و شادزیستی نهاده شده بود، به سلطنت به عنوان برقرارکننده نظم و امنیت و آرامش جامعه تقدس می داد و آن را «خشتر» می نامید، و زهد و رنج کشی را تقبیح می کرد. به همین سبب بود که مغان و دربار خیلی زود به خطرناک بودن نظریه مانی پی بردند و فعالیتش در ایران را ممنوع کردند و او مجبور شد که از ایران برود. تعالیم او در بیرون از ایران پرورده شد و شکل نهایی خویش را گرفت. شاید پائین آوردن اهورمزدا (به بیان او: اورمزد) و هم پایه قرار دادن او با اهریمن توسط مانی به خاطر ضدیتی بود که در او نسبت به مغان و آئین مزدایسنه ایجاد شده بود. چنانکه دیدیم، اورمزد در عقیده مانی مخلوق زروان است و وظیفه اش نبرد با اهریمن است؛ ولی به رغم آنکه حمایت کامل زروان را با خود دارد در برابر اهریمن شکست می خورد. در اینجا نوعی ضدیت با دین مزدایسن را در مانی می بینیم.

اساس تعالیم مانی بر زهد و دنیاگریزی و بر شالوده‌ئی که به جهان با یک دید بدبینانه می نگریست بنا شده بود. انزواگرایی و بی توجهی به امور جهان اساس تعالیم او بود. تعالیم او و انسان را به موجودی بی خاصیت مبدل می کرد که در دنیای اوهام زاهدانه از دنیا دست بشوید و در خوابی بیدارنشده بزید؛ و با دست شستن از دنیا و لذتهایش و با ازدواج نکردن، سعادت جاودانی در دنیای دیگر را برای خودش تضمین کند. ضدیت مانی با دین مزدایسن

به‌حدی بود که هرچه را زرتشت و مزدایسنه تشویق می‌کرد او تقیح می‌نمود. آباد کردن جهان از راه کشاورزی و دام‌داری در تعالیم زرتشت از برترین حسنات است، و در تعالیم مانی بدترین کارها است زیرا به تقویت خدای ظلمت می‌انجامد. شادزیستی در تعالیم زرتشت تشویق شده است ولی در تعالیم مانی شادی حرام و گناه است و اندوه دایمی از مستحبات است. خودآزاری در تعالیم زرتشت از گناهان است ولی در تعالیم مانی از فضایل بزرگ است؛ زیرا خودآزاری سبب کشته شدن عناصر ظلمانی و شیطانی در انسان و تقویت عناصر روحانی و آماده شدن انسان برای انتقال به بهشت برین می‌شود.

آنچه از عقیده مانی برمی‌آمد آنکه انسان مادی از آمیزش روح و ماده آفریده شده بود، و تا زمانی که این دو به هم آمیخته بودند حیات بشر تداوم داشت و در جهنم که همین جهان مادی است به‌زندگی ادامه می‌داد. بشر زمانی به سعادت ابدی و بهشت جاویدان می‌رسید که از ماده و عناصر ظلمت‌رهایی یافته از زندان تن رهیده و به عالم نور برگشته باشد. عالم نور نیز جهان خارج از این جهان مادی و خارج از این زمین است و جهان ملکوت آسمانی است. انسان فقط زمانی می‌تواند به سعادت برسد که از زندان مادی تن رها شده باشد، یعنی دیگر به شکل مادی فعلی نباشد؛ به عبارت دیگر سعادت انسان با مرگ او آغاز می‌شود زیرا روح که عنصر نورانی است با مرگ انسان از قفس تن مادی که ظلمانی است رهایی می‌یابد. اما رها شدن روح از اسارت تن نیز شروطی دارد که نخستین آن گرویدن به دین مانی و اجرای تعالیم او است. کسی که پیرو مانی نباشد وقتی بمیرد باز روحش را اهریمن و ماده تسخیر می‌کند و در تن دیگری به همین زمین که دوزخ و شکنجه‌گاه است برمی‌گردد.

آفریدگان اهریمن - به گفته مانی - در باده و زن و گوشت لانه کردند تا هرگاه یک انسانی باده بنوشد یا با زنی هم‌خوابی کند یا گوشت حیوان بخورد، وارد کالبدش شوند و روح را هرچه بیشتر به سوی عالم شر و ظلمات بکشانند و به شکنجه جاوید گرفتار سازند. خطرناکترین دیوی که اهریمن برای فاسد کردن روح بشر آفرید - به گفته مانی - آز (حرص و دنیاطلبی) بود. آز می‌توانست همراه همه اجسام مادی وارد کالبد انسان شود. آز در همه ذرات ماده وجود داشت و همینکه کسی به یکی از مادیات دنیایی علاقه‌مند می‌شد بی‌درنگ لشکر آز از آن ماده وارد کالبدش می‌شد و او را وسوسه و مفتون می‌کرد و وامی‌داشت که برای حصول آن چیز مادی دست به کارهای ناشایسته بزند و به سپاه شیطان بپیوندد.

تعالیم مانی تبلیغ‌گر فنای بشریت بود، و این منفی‌ترین و زیان‌بارترین جنبه تعالیم او بود. او مؤمنین را به گریز از همسرگزینی تشویق می‌کرد، و به این وسیله راه را برای انقراض

نسل بشر هموار می‌ساخت؛ زیرا وقتی انسانها زن نمی‌گرفتند زاد و رود انجام نمی‌گرفت و نسل بشر منقرض می‌شد. این بخش از تعالیمش را مانی - بدون توجه به پی‌آمدش - از تعالیم عیسا مسیح گرفته بود. در تعالیم عیسا مسیح انسان مؤمن کسی است که زن نگیرد. بر اساس همین دستور است که مؤمنین واقعی مسیحی - یعنی کشیشان - ازدواج نمی‌کنند.

مانی تعلیم می‌داد که انسان وظیفه دارد که از سپاه اهری من دوری جوید، دزدی نکنند، دروغ نگویند، باده ننوشد، بخل نورزد، دستش را به خون هیچ انسانی آلوده نکند، زنا نکند، و به سحر و جادو متوسل نگردد. دیگر وظیفه انسان در تعالیم مانی آن بود که با کارهای پسندیده لشکر شیطان را از خود براند، و روح خود را بپالاید و ذرات ظلمت را از خود دور کند و چنان کند که نور خالص شود و شایسته انتقال به جهان نور و لذات ابدی که جهان زروان است شود. زروان در تعالیم مانی عالم مجرد بود که بدایت و نهایت و زیر و بالا و حد و مرز نداشت، و کسی که مؤمن و پارسا و دنیا‌گریز و پرهیزنده از مادیات بود، روحش پالایش می‌یافت و نور خالص می‌شد و می‌توانست به این عالم انتقال یابد. چون سپاه اهری من در باده و زن و گوشت و اشیای هوس‌انگیز وجود داشتند، وظیفه انسان پرهیز از زن و باده و شهوات نفسانی و از خوردن گوشت حیوانات بود. اینها برای شاگردان طراز اول مانی که روحانیونی در کالبد مادی تلقی می‌شدند به کلی حرام بود، اما مردم عادی مجاز دانسته می‌شدند در حد نیازشان از آنها برخوردار شوند، ولی مواظب باشند که وسوسه دیو آرزو بر آنها اثر نگذارد و آزمند نسازد. کسانی که در این زندگی نمی‌توانستند از متاع دنیا چشم‌پوشی کنند اما به دین مانی و بریدن از تعلقات مادی علاقه داشتند، در زندگی بعدی شان ظاهر به دنیا می‌آمدند و آنگاه هوس متاع دنیایی را در دل نداشتند و می‌توانستند پالوده و روحانی شوند و شایسته انتقال به عالم زروان و ملکوت آسمان گردند.^۱

مانی اساس عقیده به پالایش روح و آمادگی برای انتقال به عالم نور را از تعالیم بودا گرفته بود، و می‌گفت که انسان آفریده شده است تا مراحل کمال را پیموده روحش را بپالاید و از ماده و ظلمت تن برهاند و آنگاه به ملکوت آسمانها و بهشت برین منتقل شود. نحوه پیمودن راه کمال نزد مانی با تعالیم زرتشت تفاوت اساسی داشت. او معتقد بود که کسی که در زندگی موفق به تزکیه نفس و پیمودن مراتب کمال نشود، وقتی دوران عمرش به سر رسید روحش دوباره در کالبد دیگری به دنیا برمی‌گردد تا به راهش ادامه دهد. یک نفر ممکن است در اثر آنکه در زندگی راه شیطان را در پیش گیرد بارها به دنیا بازگردد و هر بار مراتبی از

۱- الفهرست: ۵۱۴ - ۵۱۸. شهرستانی: ۲۶۹-۲۷۳. کریستنسن: ۲۷۳ به بعد.

درجات کمال یا سقوط را طی کند. کسی که در این زندگی از مانی و تعالیمش پیروی کند و بکوشد که در حد توانش از ماده و شر دوری جوید در زندگی آینده‌اش یک انسان روحانی به دنیا می‌آید و برای صعود به ملکوتِ اعلیٰ آمادگی می‌یابد. انسانِ مؤمن و پیروِ مانی برای آنکه به مرحلهٔ کمال مطلق برسد ممکن است که بارها و بارها در زندان تن و در زندگیهای متعدد به این دنیا بیاید و از دنیا برود و هربار مراتبی از مراحل را پشت سر بگذارد و به کمال نزدیک شود. سرانجام زمانی فرامی‌رسد که همهٔ مؤمنین روی زمین این مراتب و مراحل را گذرانده به کمال رسیده‌اند، و آن زمان هنگام شکست کامل شیطان و ظلمت، و هنگام جدایی جهان زروان از جهان اهریمن است. با این تعبیر، دوران سعادت انسان - در تعالیم مانی - زمانی آغاز می‌شود که خود انسان در این دنیا وجود نداشته باشد.

مؤمنینی که با پیروی از تعالیم مانی از عناصر مادی پالوده شده و تبدیل به روح خالص شده‌اند (روحانی شده‌اند) پس از مرگشان به عالم نور و بهشت برین خواهند رفت، و کسانی که نتوانسته‌اند خود را از عناصر مادی بپالایند در دوزخ خواهند ماند که همین زمین مادی است. بهشت جایگاه لذت ابدی است و دوزخ جایگاه شکنجهٔ همیشگی. روشن‌یزد (زروان) و ایزدان در بهشت‌اند، و اهریمن و یاورانش در دوزخ. به این سان، جهان نور و جهان ظلمت از هم جدا می‌شوند و به همان حالتی برمی‌گردند که پیش از وجود کائنات داشتند. همهٔ عناصر نورانی و روحانی به بهشت عالم نور خواهند پیوست، و همهٔ عناصر ظلمانی در دوزخ جهان ظلمت خواهند ماند و برای همیشه در شکنجه خواهند بود. دوزخیان به بهشتیان التماس می‌کنند که کاری برایشان انجام دهند، ولی پاسخ بهشتیان به آنها سرزنش است که چرا در زندگی‌شان کارهایی کردند تا این گونه در شکنجه‌گاه بمانند. بهشتیان برای همیشه در بهشت، و دوزخیان برای همیشه در دوزخ خواهند بود.^۱

گفتیم که عقیده به تناسخ را مانی در سفرهایش به هند و چین از پیروان بودا گرفته بود. تناسخ در آئینهای هندی یک عقیدهٔ کهن بود و بودا نیز آن را پرورده کرده بود. بودا این عقیده را پرورده کرده بود تا به برخی از چراییها که در رابطه با قضا و قدر برایش مطرح بود پاسخ دهد، و علت سعادت و شقاوت انسانها بدون دخالت خودشان را توجیه کند. او می‌دید که برخی از انسانها در محیطی پیدا می‌شوند و پرورش می‌یابند که همیشه در رنج و محنت‌اند، و برخی دیگر در محیطی رشد می‌کنند که همیشه در ناز و نعمت‌اند. شاید او به دنبال یافتن پاسخی به این پرسش بود که چرا باید چنین باشد؟ و آیا انسانها در این

سرنوشت دخالتی دارند؟ اگر دخالت ندارند آیا این امر تصادفی است یا مُقَدَّر از پیش تعیین شده است که در آسمانها نوشته می‌شود؟ او به این نتیجه رسید که نحوه زیست انسان از لذت و درد و خوشبختی و بدبختی نیز بازتاب زندگی او در مرحله گذشته است و آنچه او اکنون در آنست خودش در زندگی گذشته برای خودش گره زده است. بنابراین عقیده، انسان بارها و بارها به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود و در این زندگیمها مسیر کمال را طی می‌کند تا به کمال مطلق و «نیروانا» برسد و به روح خالص مبدل گردد. مانی این عقیده را گرفته به گونه‌ئی تبلیغ می‌کرد که عوام فهم باشد و مردم را به دین او علاقه‌مند سازد.

چنانکه گفتیم، عقیده به دونیروی خیر و شر را مانی از تعالیم زرتشت اقتباس کرده بود، ولی به صورتی بسیار ناقصتر از آنچه در گاتَه مطرح شده بود. در گاتَه خیر و شر دو گوهرند که با انسان زاده شده و همراه اویند و از ذات او جدا نیستند؛ نزد مانی این دو گوهر همچون دو خدای رقیب ازلی جلوه‌گر شده‌اند که در خارج از انسان وجود دارند و جهان در آغاز آفرینش در میان آن دو تقسیم شده بوده است. در اینجا مانی عقیده زروانی‌ها را بازتاب می‌داد. در حالی که خیر و شر در گاتَه به صورت دو خصلت قابل تعریف دقیق مطرح شده‌اند که یکی فضیلت و دیگری رذیلت است، در عقیده مانی هریک از خیر و شر مدبران حقیقی جهان پنداشته شده‌اند که هر کدام قلمرو خاص به خودش را دارد و پیروان خویش را به سوی آن می‌کشاند. تنها وجه مشترک میان خیر و شر نزد زرتشت و مانی در پایان دنیا دیده می‌شود، و آن اینکه مانی هم مثل زرتشت عقیده داشت که سرانجام خیر و نور به پیروزی نهایی خواهد رسید و شر با همه سپاهش برای همیشه از عالم زروان جدا خواهند شد. در اینجا نیز تفاوت زرتشت و مانی در آنست که زرتشت پیش‌بینی کرده که پس از پیروزی نهایی سپننه‌منیو بر انگرمنیو، سعادت مادی بشر به تحقق می‌رسد و ستم از جهان رخت برمی‌بندد و همگان از نعمتهای روی زمین برخوردار می‌شوند و دیگر محرومیت و ستم وجود نخواهد داشت و عدالت مطلق و سعادت همگانی در سراسر گیتی حکمفرما خواهد شد؛ ولی مانی در این مرحله قناعت مطلق و چشم‌پوشی از لذتهای مادی و دنیایی را می‌بیند، که چون دیگر دیوآز وجود ندارد کسی به خورد و نوش و زن میل نخواهد کرد و رغبت به لذتهای مادی از بین خواهد رفت و بشر در آسودگی خیال و رضایت کامل و زهد مطلق خواهد زیست، و از آن پس هیچ نیازی به مادیات دنیایی را در خود احساس نخواهد کرد؛ و این زمانی خواهد بود که بشر نه در این دنیا بلکه در عالم زروان و روشن یزد و روشن وهشت بوده باشد.

در تعالیم گاتَه وظیفه انسان کاملاً مشخص و فرجام او نیز در ارتباط با کردار و رفتارش

قابل درک است؛ زیرا بدی و خوبی در گاتَه به درستی تعریف شده است و انسان نیک سیرت می‌داند که باید از بدیها بپرهیزد و نیکی پیشه کند. در تعالیم گاتَه کشاورزی، دام‌پروری، خانه‌سازی، آباد کردن شهر و روستا، کمک به هم‌نوع، ایشار و فداکاری در راه سعادت دیگران، مبارزه با مافاسد اجتماعی، ... همه اینها کارهای شایسته و خداپسند است که موجب سعادت دنیوی و اخروی انسان خواهد شد. خشم، مستی، جنگ و تعدی و تجاوزگری، تخریب کشتزار و باغستان، کشتن انسان و حیوان، ویران کردن آبادی و خانه، ایجاد ناامنی، همه در ردیف بدیها قرار دارند که سبب شقاوت انسان در این دنیا و عذاب جاویدان اخروی هستند. ولی مانی در عین اینکه دزدی و بخل و قتل نفس و میگساری و جادوگری را در زمرهٔ محرمات قرار داد، بدی و نیکی را به درستی تعریف نکرد و نخستین ضرورت زندگی انسان که آمیزش جنسی و خوردن غذاهای لذیذ و تفریحات سالم شادی‌افزا بود را برای مؤمنین تحریم کرد، و یک زهد خشک و خشن را که همهٔ لذات مادی این جهانی را از انسان می‌گرفت تبلیغ نمود. از این نظر تعالیم مانی درست در جهت مقابل تعالیم زرتشت بود؛ زیرا زرتشت نه تنها متاع حیات دنیا را تحریم نکرد بلکه در همه‌جا تأکیدش بر آباد کردن دنیا، توسعه دادن به کشاورزی و دامداری، و فراهم آوردن وسائل آسایش و آرامش و لذت و سعادت خود و دیگران بود، و انسانها را تشویق می‌کرد که به استفادهٔ معقول و متعارف از مادیات روی آورند و کاری کنند که همهٔ مردم روی زمین به همهٔ نعمتهای زمینی دسترسی داشته باشند و کسی از مردم جهان در محرومیت به سر نبرد.

عمل صالح نزد مانی در نماز و روزه و ذکر و دعا و نیایش و سکوت و تأمل در ملکوت آسمان و تلاوت آیات وحی و حضور در نماز دسته‌جمعی روز یکشنبه خلاصه می‌شد. اما در گاتَه‌ی زرتشت، کار و تلاش به خاطر برخورداری بهتر از نعمتهای خدادادی اساس عمل صالح را تشکیل می‌داد. دین مانی یک دین دنیا‌گریز و آرمانی و رؤیایی بود که با طبیعت و سرشت انسانها سازگاری نداشت. اما دین زرتشت یک دین دنیا‌ساز بود و در آن کلیهٔ گرایشهای ذاتی انسان در نظر گرفته شده بود. اگر هدف از خلقت بشر، چنانکه زرتشت تعلیم داده بود، جاننشینی خدا بر روی زمین بود، بشری که مانی می‌خواست پرورش دهد، از برآوردن مأموریتی که به بشریت واگذار شده بود عاجز می‌ماند، زیرا نه تنها درصدد آباد کردن جهان نبود بلکه هیچ توجهی به جهان نشان نمی‌داد؛ و همهٔ تأکید مانی بر روی گریز از دنیا و احتراز از مادیات دور می‌زد؛ او حتی شدیداً بر روی خودداری مردان از زن گرفتن تأکید می‌کرد و مجرد زیستن را برترین فضیلت برای انسان می‌شمرد. پیروان مانی موظف بودند که

حد اکثر ساعات شبانه روز را به نماز و نیایش و ذکر و وردخوانی اختصاص دهند و فکرشان را از هرگونه مشغولیت به امور مادی و دنیایی دور نگاه دارند، و تا می توانند روزه بگیرند و در گرسنگی به سر ببرند و ریاضت بکشند و هوای نفس را بکشند و فقیرانه بزنند. او برای پیروانش مقرر کرده بود که روزی چهار نوبت نماز بگذارند و در نمازهایشان آیات وحی را با صدای خوش و دلکش تلاوت کنند، و برای هر نمازی وضوی جداگانه بگیرند، و اگر به آب دسترسی نداشته باشند با شن یا خاک پاک تیمم کنند. اوقاتی که برای نماز مقرر کرده بود، یکی سر ظهر، دیگری میان ظهر و مغرب، سومی اندکی پس از غروب خورشید، و چهارمی سه ساعت پس از غروب خورشید بود. پیش از نماز می بایست که وضو بگیرند، آنگاه در برابر خورشید (در روز) و ماه (در شب) بایستند و به ترتیب خاصی که همراه با رکوع و سجود و ذکر و تسبیح بود نماز بگذارند (این ترتیب را ابن ندیم آورده است). نماز مانویان شش سجده طویل داشت. در سجده تسبیح می خواندند و ذکر می کردند و خدا و مانی را می ستودند، و در قیامها آیات وحی را تلاوت می کردند. هر نمازشان همراه با ده قرائت طولانی آیات وحی بود و معمولاً حدود دو ساعت ادامه داشت؛ و هر مؤمنی در روزی بیش از هشت ساعت مشغول نماز بود؛ نمازی که بسیار خسته کننده بود، ولی این خستگی که رنج دادن عناصر مادی و ظلمانی تن بود روح را پالوده می کرد. او همچنین مقرر کرده بود که پیروانش سالی سی روز روزه بگیرند. روزه نیز چونکه رنج می آورد عناصر مادی و ظلمانی تن را ضعیف و روح را تقویت می کرد. ماه روزه مانویان ماه بهمن بود. روزه از سپیده دمان آغاز می شد و دقایقی پس از غروب آفتاب به پایان می رسید. پیروان مانی همچنین وظیفه داشتند که در هر ماه از یازده ماه دیگر سال را دو روز و سه روز و هفت روز- به ترتیبی که مانی مقرر کرده بود- روزه بگیرند.^۱ آداب روزه داری همان بود که اکنون در اسلام هست، با این تفاوت که مانویان در ماه روزه و روزهای روزه مجاز نبودند که گوشت و هرگونه غذای لذیذ بخورند یا با زنان آمیزش کنند. در اسلام نیز در اوایلی که روزه مقرر شده بود آمیزش با زنان ممنوع شده بود، ولی در سالهای بعد با دستوری که از آسمان آمد آمیزش با زنان در شبها مجاز شد و در روزها همچنان ممنوع ماند. مؤمنین به دین مانی موظف بودند که سه قفل داشته باشند: یکی بردل، تا هیچ گاه یقینشان تبدیل به شک نشود؛ دیگری بر زبان، تا از گفتن هر سخن آزارنده پرهیزند؛ و سومی بر دست تا از انجام هر عمل بد مثل دزدی و زدن به دیگران و ذبح حیوان و بریدن درخت خودداری کنند. اخوت ایمانی، تسلیم، فروتنی، صبر، ایثار، قناعت، رضا، عفاف،

صداقت، محبت، صلح و دگردوستی دوازده فضیلتی بود که در تعالیم مانی بر روی آنها تأکید می‌شد. کشتن حیوان و تلف کردن درخت از معاصی بود؛ زیرا این دو گرچه جسمشان ماده و ساخته‌ی خدای ظلمت بود ولی در بدنشان عناصر نورانی وجود داشت که روحشان بود؛ و کشتن آنها آسیب رساندن به عناصر نور تلقی می‌شد. آتش از نور بود و آلودن آن با افکندن گوشت در آن از گناهان کبیره بود. آب نیز دارای ذرات نور بود و آلودنش با اجسام ناپاک از گناهان بود. پرهیز از آلودن آب و آتش را مانی از تعالیم زرتشت گرفته بود؛ و ممنوعیت کشتن حیوان را از تعالیم بودا و دین هندو

مانی بر آن بود که با تأثیرگذاری بر سلطه‌ی سیاسی از این سلطه یک حکومت آرمانی و عدالت‌گرا و زهدپیشه بسازد و سلطه‌ی دیو آزا را برای همیشه از جهان براندازد و قناعت مطلق را بر جامعه بشری حاکم سازد. در اینجا مانی یک آرمان‌نگرای منفی باف بود که طبیعت بشری را از یاد برده بود و می‌پنداشت که با زهد می‌شود بشر را از طبیعت افزون طلبیش برید و خصلت دنیاخواهی بشر را از میان برد. آنچه او می‌گفت به یک تعبیر، مبارزه با کلیت جریان تمدن بشری بود. دینی که مانی تبلیغ می‌کرد در مجموع خویش دین «رهبانیت» و ضد تمدن بود.

مانی گرچه از زرتشت به عنوان یکی از سه پیامبر بشارت‌دهنده ظهور خودش یاد کرده، و گرچه از ذاتهای مقدس معروف در دین ایرانی برای بیان تعالیم خودش استفاده کرده، و گرچه برخی باورها را از دین مزدایسنه گرفته و وارد تعالیمش کرده، ولی به نظر می‌رسد که او ستار را نخوانده بوده؛ زیرا در هیچ جا اشاره‌ای به اینکه او چیزی از او ستار را فهمیده باشد دیده نمی‌شود. نامهای مقدس و باورهای برگرفته از دین مزدایسنه که او به کار برده همان نامها و باورهائی است که در میان عوام ایرانی در ایران و میان رودان بر سر زبانها بوده است. به نظر می‌رسد که او شناخت دقیقی از زرتشت و دین مزدایسنه نداشته است. ضدیت او با بسیاری از تعالیم دین مزدایسنه نیز در بسیاری از تعالیمش آشکار است.

۴. تشکیلات مانوی

مانی برای نشر دینش تشکیلات بسیار منظمی ایجاد کرد. او پیروانش را به پنج درجه تقسیم‌بندی کرده بود. نخستین درجه از آن ۱۲ شاگرد برجسته او بود که رأس هرم تشکیلات ایمانی را تشکیل می‌دادند و «فریشتگان» نامیده می‌شدند. فریشته به معنای فرهیخته و معصوم و روحانی است. اینها اصحاب خاصه بودند که علم دین را بی واسطه از شخص مانی

از منبع وحی) دریافت می کردند.^۱ اینها ذاتهای مقدس و معصوم و روحانی با ظاهر انسانی بودند که از عناصر ظلمانی پالوده شده بودند. اینها شبیه خود مانی و خلیفه‌های مانی بودند. پس از اصحاب دوازده گانه، ۷۲ تن اصحاب طراز دوم قرار می گرفتند که اسیسگان نام داشتند. اسیسگان به معنای تعلیم یافتگان و «اولوالعلم» است. اینها زیر دست آن دوازده معصوم بودند و علم دین را از معصومان دوازدهگانه فرا گرفته بودند. وظیفه اینها سفر به دور دنیا برای تبلیغ آئین مانی بود.

در مرحله پائین تر از اینها ۳۶۰ آموزگار قرار می گرفتند که مهیستگان (کلانتران) لقب داشتند. اینها در هیأت‌هایی به دور دنیا سفر می کردند، وظیفه تبلیغ رسالت مانی به مردم جهان را انجام می دادند، مراکز تبلیغ دین و عبادت و ریاضت و همچنین خوان گاه (سفره‌خانه خیریه) و مدرسه تأسیس می کردند، و مردم را با اصول و فروع دین آشنا می ساختند. اعضای این سه گروه مجاز نبودند که ازدواج کنند، مجاز نبودند که گوشت و غذای لذیذ بخورند یا باده بنوشند یا رخت نو و زیبا بپوشند، مجاز نبودند که سالی بیش از یک دست لباس داشته باشند، مجاز نبودند که کشاورزی یا دامداری کنند، مجاز نبودند که درخت و بوته بزنند و برگزند، حتی مجاز نبودند که غذا بپزند چه غذای گوشتی باشد و چه گیاهی. وظیفه اینها فقط و فقط تبلیغ دین و آموزش تعالیم مانی به مردم بود.

چهارمین مرتبه از آن گزیدگان (اصفیاء) بود که مؤمنین به دین بودند و در سراسر جهان پراکنده بودند. اینها که شمارشان نامحدود بود مراکز تبلیغی و عبادی را اداره می کردند برای مؤمنین پیش نمازی می کردند، وظیفه گردآوری زکات و صدقات را انجام می دادند، موقوفات و سفره‌خانه‌های عمومی و مدارس و بیمارستانها را اداره می کردند. زنان مؤمنه تنها در این طبقه حق حضور داشتند؛ زیرا مردان این طبقه مجاز به ازدواج کردن بودند، و برخی دیگر از اعمال که برای سه طبقه بالایی حرام بود برای اینها، در یک حد اقلی و به عنوان ضرورت گریزناپذیر ولی همراه با احتیاط شدید، مجاز کرده شده بود. پنجمین طبقه از جامعه ایمانی مانی عوام تازه ایمان آورده بودند که نیوشگان (مستمعین)

۱- عدد دوازده نزد اقوام سامی و آرامی معنای مقدسی داشت. خدایان ادیان کهن میان رودان دوازده تا بودند که هرکدامشان یک ماه از سال بر جهان حکومت می کرد. اینها همان خدایان آسمانی بودند که نامهایشان در ماههای دوازده گانه سال بابلی ماندگار شد. در دین یهود و مسیحی، شمار رؤسای قبایل عبرانی که همراه موسا بودند دوازده تا ذکر شده است (اسباط اثنا عشر)؛ حواریون (اصحاب خاص) عیسا مسیح نیز دوازده تا بودند.

نامیده می شدند. اعضای این طبقه مجاز بودند که کشاورزی و دام پروری کنند و به کارها و پیشه‌های دیگر نیز بپردازند. اینها می‌بایست که ده درصد از درآمدشان را به عنوان «زکات» (تطهیر مال) به مہیستگان تحویل بدهند تا به مصرف امور ضروری از قبیل تأسیس مراکز عبادی و مدارس و همچنین سفره‌خانه‌های همگانی برسد. تنها کار ثوابی که از دست اعضای این طبقه ساخته بود همین بود. ولی آنها با کشاورزی و دامداری و ازدواج و پختن غذا مرتکب گناه می شدند؛ و این گناهی بود که گریزی از آن نبود. با این حال، اینها چونکه به مانی ایمان آورده بودند امید بود که وقتی پس از این زندگی شان به دنیا برگشتند باز هم با کارهای نیکی که انجام می دادند روحشان بیش از پیش پالوده شود تا در مرحله بعدی زندگی به درجه بالاتری از تقوا برسند. اینها پس از چندین بار که - به حسب اعمالشان - به این دنیا برمی گشتند روحشان پالوده می شد و به مرتبه گزیدگان، و سپس با پالایش بیشتر روحشان به مرتبه مہیستگان می رسیدند، و آنگاه بود که وقتی می مردند به بهشت برین و عالم ارواح جاودانه یعنی جهان «روشن یزد» و «روشن وهشت» انتقال می یافتند.

نیوشگان گرچه مجاز بودند که گوشت بخورند ولی مجاز نبودند که حیوان را سر ببرند؛ بلکه می توانستند گوشت حیوانی که یک غیر مؤمن (غیر مانوی) ذبح کرده را بخورند. مانی تأکید کرده بود که مؤمنینی که گوشت می خورند تا می توانند از پختن گوشت خودداری کنند، و چنانچه برایشان مقدور باشد بهتر است که دیگرانی که از مؤمنین نیستند برایشان پخته کنند. پختن نان و غذاهای گیاهی نیز شامل همین دستور بود.

زنان به هر اندازه که با ایمان بودند در هیچ شرایطی نمی توانستند که به مرتبه فریشتگان ۱۲ گانه و اپسیسگان ۷۲ گانه و مہیستگان ۳۶۰ گانه دست یابند. زنان مؤمنه در حد طبقه چهارم (طبقه گزیدگان) می ماندند و در خدمت گزیدگان بودند. زن نزد مانی یک موجود ناپاک و متعلق به جهان ظلمت بود. زن و جانور حلال گوشت و باده بزرگترین عامل فساد بودند. آنچه سبب می شد که گزیدگان پس از مرگشان به بهشت نروند همین سه عامل بودند؛ زیرا گزیدگان ازدواج می کردند و گوشت می خوردند و ممکن بود که باده هم بنوشند. در بهشت و عالم ارواح جاویدان برای زن جایی نبود. همه زن‌ها به دوزخ می رفتند. حتی حواء (زن حضرت آدم) و دختر آدم نیز به دوزخ رفته بودند و گرفتار شکنجه جاودانی بودند.^۱ دوزخ نیز عالم جانوران بر روی همین زمین خاکی بود. یعنی زنان مؤمنه پس از مرگشان تبدیل به یکی از جانوران خزنده یا چرنده یا پرنده می شدند. ولی زن مؤمنه هیچ گاه تبدیل به یک جانور درنده نمی شد.

مانی هیچ راهی برای رستگاری زن تعیین نکرده بود و هیچ امیدی به رستگاری زن وجود نداشت. بزرگترین گناه زن آن بود که زن به دنیا آمده بود. زن نزد مانی آفریده شیطان و عامل فریب و فساد انسان بود.

جامعه ایمانی مانی شکل یک هرم را داشت که شخص مانی به عنوان پیامبر خدا در نوک آن ایستاده بود. پس از او معصومان دوازدهگانه در رأس هرم جا می گرفتند؛ کمر هرم را دو طبقه اَپسیسگان و مهیستگان تشکیل می دادند؛ شالوده هرم از طبقه گزیدگان تشکیل می شد و قاعده هرم را نیوشگان و عوام می ساختند که در مراحل نخستین ایمان بودند.

اگر بخواهیم تشکیلات مانوی را به زبان امروزی بیان کنیم چنین می شود: رهبر و اعضای مرکزی؛ رهبران تشکیلات جهانی؛ رهبران تشکیلات محلی؛ اعضای تشکیلات محلی؛ هواداران. به زبان دیگر نیز چنین می شود: امام و مراجع تقلید؛ فقهای عظام و مُدرّسین غیر مرجع؛ واعظان؛ عوام و مقلدان. پس از مانی نیز این ترتیب در مانویان استمرار یافت و همیشه یک خلیفه جانشین مانی بود و ۱۲ دستیار برجسته داشت، تا آخر تشکیلات.

این ندیم درباره شروط انتقال از مرحله پائین ایمانی به مرتبه مهیستگان چنین می نویسد:

[مانی] گفته کسی که می خواهد وارد دین شود ابتدا باید خودش را بیازماید؛ و اگر دید که می تواند آزو هوای نفس و شهوتها را سرکوب کند و خوردن گوشت و نوشیدن باده را ترک کند، از زنان دوری جوید و ازدواج نکند، آب و آتش و درخت و گیاه را مورد تعرض قرار ندهد، در چنین صورتی وارد دین شود. و اگر دید که توان سرکوب آزو شهوتهای نفسانی را ندارد هر اندازه هم که دین را دوست داشته باشد نباید که وارد دین شود. چنین شخصی باید در برابر کارهای بدی که انجام می دهد اوقاتی را برای انجام کارهای نیک و نماز و تضرع و ندبه اختصاص دهد. این عملها -زود یا دیر- او را به ترک زن و گوشت و باده و آسیب به درخت و گیاه و آب و آتش خواهد کشاند و در دور بعدی زندگیش برای ورود در دین آمادگی خواهد داشت.^۱

مانی و شاگردان و پیروانش عموماً رخت سپید کرباسی برتن می کردند، زیرا به پاکي رخت نیز مثل پاکي دل و تن اهمیت بسیار می دادند، و رخت سپید کوچکترین لکه چرک را نیز نشان می داد. شاگردان مانی به هر جا که می رفتند نخستین کاری که می کردند آن بود که یک دیری برای مرکز تبلیغ دین و برای عبادت و ریاضت دایر می کردند. مانی چونکه می خواست نوشته هایش در میان مردم سراسر جهان پراکنده و خوانده شود، و چونکه بخش

اصلی تعالیم دینش آن بود که پیروانش همه‌روزه دعاهای کتاب عبادت او را بخوانند و به‌علاوه تعالیم او را از روی کتابها و رساله‌های او یاد بگیرند و منتشر کنند، شاگردانش در کنار هر دَیری مدرسه‌ئی برای تعلیم خواندن و نوشتن بنا می‌کردند. شاگردانِ مانی نه تنها تبلیغ‌گرانِ دینِ او بلکه آموزش‌دهندگان خواندن و نوشتن نیز بودند. پیروان مانی موظف بودند که خواندن را بیاموزند تا بتوانند نوشته‌های او (یعنی کلام خدا) را تلاوت کنند. مردم اروپای زمان مانی و مردم شمال آفریقا - به‌خلاف ایران و میان‌رودان و مصر - عموماً و بیش از ۹۹ درصدشان مطلقاً بی‌سواد بودند. ولی به‌برکت گسترش دین مانی سوادِ خواندن و نوشتن نیز در جاهای بسیاری از اروپا و شمال آفریقا گسترش یافت.

علاوه بر مدرسه، یک خوان‌گاه نیز در کنار هر دَیری ساخته می‌شد. خوان‌گاه که سفره‌خانهٔ همگانی بود هزینه‌اش از راه زکاتها و صدقاتی تأمین می‌شد که مؤمنین معمولی (نیوشگان) می‌پرداختند. زکات دادن برای پیروان مانی اجباری بود، و مانی مقرر کرده بود که همهٔ مؤمنین باید ده درصد از درآمدشان را به‌عنوان زکات بپردازند. مهیستگان و اپسیسگان و فریشتگان این زکاتها را از مؤمنین تحویل می‌گرفتند؛ و خودشان حق داشتند که بخش بسیار ناچیزی از این درآمدها را برای تهیهٔ غذا و لباس بسیار فقیرانه بردارند. مانی در کَفَلایَه به این برجستگان تعلیم می‌دهد که شما باید گرسنگی بکشید و بسیار اندک بخورید، و باید رخت بسیار درویشانه بپوشید؛ و چونکه خودتان حق کار کردن ندارید مجازید که برای چنین خورد و پوشی از مال زکات و صدقات با احتیاط بسیار و قناعت بسیار استفاده کنید.

معجزه و کشف و کرامات نیز از وسایلی بود که شاگردان مانی برای جذب عوام مورد استفاده قرار می‌دادند. بخشی از تألیفات مانی در زمینهٔ اخترشناسی و طب بود. بیماران نیز برای مداوای بیماریهایشان به این دیرها مراجعه می‌کردند و توسط شاگردان مانی که چیزی از داروسازی و پزشکی آموخته بودند مداوا می‌شدند.

در نتیجه، دَیرِ مانوی هم عبادتگاه بود، هم مدرسه بود، هم بیمارستان بود، و هم خوان‌گاه و سفره‌خانهٔ همگانی برای نیازمندان و عبادتکارانی که به‌خاطر ریاضت‌کشی دست از کار و فعالیت کشیده بودند. طبیعی بود که این نقشِ آخریِ دَیرِ مانوی کارکرد بیشتری داشته باشد و گدایان بسیاری را به‌سوی آنها جذب کند، همچنان که خانقاههای صوفیانِ دوران سلجوقیان و مغولانِ گدایان را جذب می‌کردند تا تبدیل به مریدان شیخ خانقاه شوند. بسیاری از دیرهای مانوی معمولاً بر سر جاده‌های کاروان‌رو دایر شده بود، و تبلیغ‌گرانی که در این دیرها مستقر بودند صفتِ «راهبان» (نگهبان طریقت) داشتند - نامی که در سریانی و

عربی به شکل رهبان و راهب درآمد و بعدها در مسیحیتی که برآمده از مانویت بود در دیرهایی که از آن رهبانان مسیحی استمرار یافت.

۵. فرجام مانی

چنانچه تعالیم مانی در میان ایرانیان گسترش می‌یافت کاری‌ترین ضربه را به تمدن ایرانی و به دولت ایران و جامعه ایرانی می‌زد، و روحیه سازندگی که لازمه حفظ شوکت و قدرت ایران بود را از ایرانیان می‌گرفت و دولت نوپای ساسانی را تالیه فروپاشی نهایی به پیش می‌برد. هم شاپور اول و هم جانشینان او و هم سیاست‌سازان ایران متوجه این خطر در تعالیم مانی بودند. گرچه در زمان شاپور اول، به علت پیروی دربار از سیاست آزادی دینی در کشور، مانی همچنان آزادانه در شرق کشور به فعالیت‌های تبلیغی ادامه داد؛ ولی پس از شاپور مبارزه همه‌جانبه‌ئی برضد مانی و تعالیمش در ایران به راه افتاد.

هرمز پسر شاپور پس از درگذشت شاپور به سلطنت رسید. مانی با شنیدن این خبر به ایران برگشت (سال ۲۷۳م). هرمز در حیات پدرش شهریار ناحیه قندهار و کویته بود و «کوشان‌شاه» لقب داشت. او مثل پدرش آزاداندیش و مردم‌دوست بود و سیاست آزادی دینی را دنبال کرد. به علاوه منطقه فعالیت تبلیغی مانی در سالهای اخیر به منطقه حاکمیت هرمز نزدیک بود و بی‌شک هرمز هم به دور از تأثیر عقائد مانی نبوده است. چون هرمز به سلطنت رسید مانی به ایران برگشت و کوشید که خود را به دربار نزدیک کرده بر شاه اثر بگذارد. ولی از آنجا که عقائد و افکار مانی با مخالفت شدید مغان مواجه بود حمایت هرمز از مانی سبب تضعیف پایه‌های سلطنتش شد و او پس از روی کار آمدنش با رقابت برادرش بهرام مواجه شد که به یاری بخشی از سپهداران کشور و با برخورداری از حمایت مغ‌ها خواستار سلطنت برای خودش بود. رقابت دو برادر سرانجام به‌ازمیان رفتن هرمز انجامید و بهرام به سلطنت نشست. در زمان بهرام اول یک مؤید بسیار متعصب و خشن آذربایجانی به نام کرتیر به منصب مشاور دینی دربار رسید و کمر همت به نابودی مانی و دینش بربست و نظر شاهنشاه را نیز برای نابودسازی مانی جلب کرد. مؤبدان بلندپایه از مانی دعوت کردند که در یک جلسه مناظره در دربار شرکت کرده از آئین خویش دفاع کند. معلوم نیست که این جلسه چندروز ادامه داشته است. یعقوبی می‌نویسد که مؤبدان مؤبد به مانی گفت: «اگر فکر می‌کنی که دینی که آورده‌ای حق است، هم اکنون من و تو سرب مذاب بر سینه‌مان می‌ریزیم؛ هر کد امان که زنده در رفت مردم خواهند دانست که دینش حق است.» و مانی به او پاسخ داد که «این عملی

شیطانی است.^۱ مؤبدان در این جلسه‌های مناظره - که نوعی دادگاه عالی روحانیت بود - ضمن دست نهادن بر روی تعالیم ضدتمدنی مانی که کار نکردن و کشاورزی نکردن و ازدواج نکردن و خودآزاری و درد کشیدن را تبلیغ می‌کرد، با دلائل قطعی کفر مانی را به اثبات رساندند و فتوای بازداشت او را صادر کردند. مانی پس از صدور این فتوا به فرمان شاه بازداشت شده در خوزستان زندانی شد (سال ۲۷۶م).

در متون مانوی گفته شده که مانی ۲۶ روز در زندان بود و آنگاه به آسمان رفته به عالم نور پیوست. یعقوبی می‌نویسد که شاه دستور داد تا مانی را از زندان بیرون آورده اعدام کنند؛ ولی او در زندان درگذشته بود. سرش را بریدند و پوست از تنش برکنده با کاه انباشتند؛^۲ و گویا بر سر دروازه شهر گوندشاپور آویختند. ابن ندیم می‌نویسد که جسد مانی را به دونیم کردند، و هر نیمه‌اش را بر سر یکی از دروازه‌های گوندشاپور آویختند. وی روایات دیگری را نیز با تذکر عبارت «گویند» آورده است، و می‌افزاید که در اینکه او را به دار آویختند تردیدی نیست. پیروان مانی پس از او گفتند که او به آسمان و بهشت صعود کرده است.^۳

گرچه نویسندگان غربی می‌نویسند که پس از بازداشت مانی تعقیب و دستگیری پیروانش به راه افتاد، ولی این ادعا به هیچ سندی تکیه ندارد بلکه خلاف آن در نوشته‌های سنتی دیده می‌شود که بیان گر آزادی مانویان در ایران (میان رودان و خوزستان و سغد) در پیروی از دین او است. پس از مانی خلیفه او در بابل مستقر بود. مانویان پس از پیامبرشان حق داشتند که دین خودشان را نگاه دارند ولی دیگر حق نداشتند که برای جذب مردم فعالیت کنند. خلیفه مانی نزد پیروان مانی همان مرتبه رهبری را داشت که مانی داشت ولی پیامبر نبود و وحی دریافت نمی‌کرد. تشکیلات دوازدهمی و هفتادوویی و سیصدوشصتی مانی برجای خویش بود. مانوی‌ها سالی یک‌بار به مناسبت بازداشت او ۲۶ روز دست از هر کاری می‌کشیدند رخت ژنده بر تن می‌کردند و روزه می‌گرفتند، روزها برای شادی روح مانی نماز می‌خواندند و شبها سوگواری می‌کردند و دعا می‌خواندند. سپس چهار روز (که ظاهراً روزهای بردار بودن جسد مانی بوده) همراه با روزه‌داری زاری می‌کردند. در پایان، مراسم به تخت نشینی مانی برپا می‌کردند که عید بزرگ مانویان بود. در آن روز که عزای بزرگ می‌گرفتند تخت مجللی می‌آوردند که پیکره مانی بر روی آن نشسته بود و تاجی بر سر داشت.

۱- تاریخ یعقوبی: ۱/ ۱۶۱.

۲- تاریخ یعقوبی: ۱/ ۱۶۱.

۳- الفهرست: ۵۱۷-۵۱۸.

جمع مؤمنین در پیرامون این تخت گرد می آمدند و به سینه می زدند و نوحه می کردند. این مراسم یک روز و یک شب ادامه داشت.

۶. تأثیر دین مانی

وقتی جریان پدید آمدن بودا و بودایی گری را مطالعه می کنیم می بینیم که بودا یک شاهزاده بود که بر ضد طبقه رفاه زده فساد آلوده خویش عصیان کرد. و می بینیم که پیروانش ابتدا از سرکوفت خوردگان جامعه هند بودند، ولی در آینده از طبقات مرفه نیز به آئین او پیوستند تا آئینش در مناطق بسیار وسیعی از شرق آسیا گسترش یافت و نیمی از جهان روزگار را دربر گرفت. مانی هرچند که شاهزاده نبود ولی از خاندان برجسته و مرفهی بود که با دربار ایران ارتباط داشتند. پیروان مانی در خوزستان و میان رودان و سرزمینهای سلطه امپراتوری روم از ستم کشیدگان و محرومان بودند، ولی در توران زمین و ترکستان ابتدا از خاندانهای سلاطین و حکومتگران بودایی به دین او پیوستند.

تعالیم مانی می توانست - همچون تعالیم بودا - بر روی دولایه از مردم جامعه تأثیر بگذارد؛ یکی عناصر عصیان زده طبقات مرفه که از فساد حاکم بر طبقه خویش بیزار و از آن طبقه روگردان شده بودند و در جستجوی وسیله‌ئی برای ابراز انزجارشان نسبت به طبقات مرفه و فاسد برآمده بودند، و در عین حال در جستجوی راهی برای رسیدن به یک معنویت رستگاری بخش بودند که آنها را از قید و بندهای آزمندانۀ طبقه مرفه برهاند. دیگر عناصر محروم و سرکوب خورده و ستم کشیده جامعه که از دستیابی به هرگونه سعادت این جهانی مأیوس شده بودند و کین شدیدی از اربابان خویش در دل داشتند. اینها از سوئی می توانستند با روی آوردن به زهد خشک مانی رفاه و آسایش اربابان را به استهزاء بگیرند و به این وسیله کینه‌های خفته در درون خود را به نحوی کاهش دهند؛ و از سوی دیگر با تحمل زهد خشک امیدوار باشند که چون عمر عاریتی انسان زودگذر است، سعادت و شقاوت نیز عاریتی و گذرا است، و انسان می تواند در این سرای سپنجی هر دردی را به نحوی تحمل کند و امیدوار باشد که با مرگش درد و رنجش پایان خواهد گرفت و در پی آن یک زندگی پرسعادت جاودانی را آغاز خواهد کرد که از این عالم مادی جدا است.

این دولایه را می توان در پی گیری خط سیر گسترش عقائد مانوی در جوامع خاورمیانه یافت. لایه نخست، سرانجام، در تعالیم مانی یک تصوف اشراقی را کشف کرد و در آینده تحولاتی در آن ایجاد کرده آن را به صورت یک مکتب پرداخت و پیروی کرد. همین خط فکر

را اگر دنبال کنیم به تصوف اشراقی سده‌های چهارم هجری به بعد در خاورمیانه به‌ویژه در ایران می‌رسیم، و رد پای شاگردان مانی را به وضوح در آن می‌یابیم. لایه دوم پس از مانی به یک زهد خشک و پوچ رسید که جز محرومیت فردی هیچ اثری را در زندگی فرد و جامعه نداشت. رد پای این زهد را نیز می‌توانیم در تصوف سده‌های دوم هجری به بعد در خاورمیانه، به‌ویژه در تصوف بصره و شرق خراسان بیابیم.

کتابهای مانی را رسولان او در نقاط مختلف جهان از ترکستان چین گرفته تا آسیای میانه و شام و مصر انتشار دادند، و در هر کدام از اقوام به زبان مردم آن قوم ترجمه کردند. تعالیم مانی در میان آرامیهای عراق و در شام و مصر نقش بسیار مؤثری را در تحول بخشیدن به افکار دینی ایفا کرد. دین مانی در سده چهارم مسیحی از حد ترکستان چین تا شمال آفریقا و از اناتولی تا اسپانیا گسترده بود. در ایتالیا و کشور گال (فرانسه) پیروان مانی در همه جا گسترده بودند. در کشور توران (شامل کویته و خضدار در پاکستان کنونی) دین رسمی بود، و به زودی در کشور اویغور (غرب چین) تبدیل به آئین سلطنتی و رسمی شد. نوشته‌های اصلی مانی در کاوشهای باستان‌شناسی دهه ۱۳۰۰ خورشیدی در دو سوی شرق و غرب جهان، یکی در سرزمین سغد در نزدیکی بخارا، دیگری در ویرانه‌های چند دیر مانوی در ترکستان چین، و سومی در دوتا از ویرانه‌های دیرهای مانوی در مصر به دست آمده است. پراکنده‌هایی از ترجمه لاتین نوشته‌های مانی در ویرانه‌های یک دیر مانوی در کشور الجزایر یافت شده است که به نظر می‌رسد مانویان اسپانیایی در گریز از برابر جهادگران مسیحی در سده پنجم با خود به شمال آفریقا برده باشند. بخش بزرگی از نوشته‌های مانی در ویرانه‌های دیرهای مانوی که در زیر شن مدفون شده بودند در ترکستان چین یافت شده که به زبانهای ایران شرقی (سغدی و باختری و پارتی) و با نویسه‌ئی که به نظر ایران‌شناسان می‌بایست بازمانده نویسه دیوانی و کتابی دوران هخامنشی در شرق فلات ایران بوده باشد بر روی کاغذ نگاشته شده است. اندکی از نوشته‌های یافته شده در ترکستان نیز بر روی پوست است. ترجمه و انتشار این نوشته‌ها علاوه بر آنکه ما را بیش از پیش با تعالیم مانی آشنا می‌سازد برای بازشناسی زبانهای کهن ایرانی نیز به ما کمک بسیار خواهد کرد. تصاویر و نوشته‌هایی نیز بر دیواره‌های غاری در مرکز سغد در نزدیکی بخارا کشف شده است که شاید نمونه‌ئی از ارژنگ باشد. ارژنگ مانی کتابی بوده که مانی برای مردم ترکستان تهیه کرده بوده، و شامل تصاویر بسیار زیبا و جذابی بوده که خود مانی کشیده بوده و فرجام مؤمنین و غیر مؤمنین را نشان می‌داده و بهشت و دوزخ را به تصویر درآورده بوده است. «ارژنگ» که شکل درستش «ارژآهنگ» است تلفظ دیگر

«آرته‌آهنگ» بوده و معنایش «نوای عدالت» و «سرود عدالت» است. اگر «آرژ» همان «آرشه» ی پارسی باستان باشد که سریانیها «عرش» گفتند، آن را «نواهای عرشی» نیز می‌توان ترجمه کرد.

دین مانی هرچند که نتوانست در میان ایرانیان - به جز در جاهائی از سغد که بودائیان به دین مانی در آمدند - جا باز کند، در سدهٔ چهارم مسیحی در خارج از مرزهای ایران ساسانی دین جهانی و سرسخت‌ترین رقیب مسیحیت و بودایی به شمار می‌رفت. در خاورمیانه و اروپا و شمال آفریقا مسیحیت تا نیمه‌های سدهٔ چهارم در برابر مانویت مجال فعالیت نداشت. در مصر هنوز آثار چندین دیر مانوی برجاست که نشان می‌دهد دین مانی در سدهٔ چهارم در مصر همه‌گیر بوده است. اما از اواخر سدهٔ چهارم، مانویت در شام و مصر و شمال آفریقا و سراسر اروپا زیر فشار گروههای جهادگر مورد حمایت دولت روم قرار گرفت. در سال ۳۸۲ م پیروی از آئین مانی در سراسر قلمرو امپراتوری روم ممنوع گردید و مجازات اعدام فوری برای پیروان مانی در نظر گرفته شده اعمال گردید. از این زمان به بعد کشتارهای بسیاری گسترده‌ئی از مانویان توسط جهادگران مسیحی مورد حمایت دولت روم به راه افتاد. داستان کشتار بسیار خشونت‌آمیز مانویان در اروپا توسط جهادگران مسیحی به رهبری کشیشان برخوردار از حمایت همه‌جانبهٔ دستگاههای امپراتوری روم یک داستان پردردی است. با خشونت‌های بیش از حد تصویری که کشیشان نسبت به پیروان مانی به کار بستند دین مانی تا سدهٔ پنجم در قلمرو امپراتوری روم از صحنهٔ اجتماعی کنار زده شد تا مسیحیت جایش را بگیرد و همان سخنان مانی را تکرار کند. اینکه دین مانی با وجود همهٔ گستردگی‌ئی که در شام و مصر و شمال آفریقا و اروپای غربی و میانی و شرقی به دست آورد از سدهٔ پنجم مسیحی جایش را به مسیحیت داد ناشی از همین سرکوب‌خشن همه‌جانبه و سیستماتیک از مانویان در این سرزمینها بود. مانویانی که به اجبار به دین مسیح در آورده می‌شدند عقائد و دانسته‌هایشان را حفظ کرده وارد دین مسیح کردند، و این امر در نقش دادن مسیحیت به صورتی که امروز هست نقش بسیار چشمگیری ایفا کرد. دیرهای مانویان در همه‌جای اروپا شام و مصر توسط جهادگران مسیحی مصادره شده تبدیل به دیرهای مسیحیان شدند ولی همان حال و هوای سابق را حفظ کردند. کشیشانی که از مانویت به مسیحیت رسیده بودند شکل دیگری از فریشتگان و مهیستگان مانوی بودند که اکنون تاج و قبای مسیح را بر سر و تن و چلیپای میترا یسنان را در دست داشتند و همان مهربانهٔ میترا یسنان را به صورت نوین با نام کلیسا حفظ کرده بودند. سنت اوگوستین که یکی از حکمای برجستهٔ الهی در تاریخ مسیحیت است در جوانی از پیروان پرکار آئین مانی

بود. او بعدها که دین مسیحی را پذیرفت با دستی پر از آموزه‌های اشراقی مانی به خدمت کلیسای مسیحی درآمد. بسیاری از آموزه‌های مانی را می‌توان در الهیات سنت اوگوستین دید. مسیحیتی که از نیمه‌های سده پنجم در جهان پدیدار شد ترکیبی بود از میترا یسنا و مانویت. میترا یسنا در کلیسای کشیشان، و مانویت در دیرهای رهبانان نمود یافت.

گفتیم که عیسیای مانی نه عیسا پسر مریم یهودی اهل ناصره بلکه یک ذات نورانی و روح خالص بود که در آغاز آفرینش جهان به عنوان یکی از ایزدان توسط اورمزد فرستاده شد تا دست آدم را بگیرد و او را راهنمایی کند که فریب ابلیس را نخورد. مانویانی که بعدها مسیحی شدند این عیسا را با خودشان وارد مسیحیت کردند و مسیح تبدیل به خدای انسان‌گونه شد. مسیحی‌شدگانی که از میترا یسیم به مسیحیت رسیده بودند نیز اوصاف میترا را به عیسا دادند که به نوبه خود خدای نورانی و آسمانی بود. لذا عیسای مسیحیان سده پنجم به بعد خدائی بود با صفتهای میترا و صفتهائی که مانی به عیسای خودش داده بود. از این دو عیسا که از هر کدامش بخشی از مسیحیان پیروی کردند دو مذهب متنازع در مسیحیت پدید آمد که مدت‌های درازی بر سر مسئله‌ئی به نام «لاهورت و ناسوت» با هم درگیری داشتند و از همدیگر کشتارها می‌کردند؛ و در جای خود به آن اشاره‌ئی خواهیم داشت. همچنین دنیاداری و شادزیستی میترا یسنا و دنیا ستیزی و رنج‌گرایی مانویان در مسیحیت نوین درهم آمیخته شد و ترکیب شگفتی پدید آورد که تا امروز برجا مانده است.

مانویان در دوران اموی و عباسی در عراق و خوزستان و شمال آفریقا و سغد و ترکستان فعال بودند. مرکز رهبری دینی مانویان معمولاً در بابل عراق بود. ابن ندیم می‌نویسد که «جایز نبود که مقرر امامت در جائی به جز بابل بوده باشد». و از نوشته مانویان چنین آورده است: «مانی پیش از انتقال به عالم اعلیٰ سپس را به عنوان امام پس از خودش منصوب کرد. سپس تا زنده بود دین پاک خدا را برپا داشت. پس از او امامها یکی پس از دیگری امور دین را تحویل می‌گرفتند.» در دوران فرمانداری حجاج ثقفی که دوران رواداری دینی بود مانویان تا درون دربار حجاج نفوذ داشتند. حتی یکی از دبیران حجاج دیری بزرگ برای یکی از رهبران بزرگ مانویان عراق به نام زاده رمز که از دوستانش بود ساخت. پس از او نیز شماری از رهبران مانوی را می‌شناسیم که تا درون دربارهای اموی دارای نفوذ بودند.^۱ امام معمولاً از میان یکی از ۱۲ معصوم (فریشتگان) انتخاب می‌شد. برجسته‌ترین عالم از میان ۷۲ تن اولوالعلم (اپسیسگان) نیز ارتقای مقام می‌یافت و به مقام معصومین (فریشتگان) می‌رسید. این

۱۲ معصوم نیز امامان بالقوه بودند که وقتی امامی از جهان می‌رفت یکی از آنها به جایش می‌نشست. ابن ندیم نام‌های ۷۶ رساله از تألیفات امامان جانشین مانی را آورده است، که نشان می‌دهد مانویان در زمان ساسانی و سده‌های نخستین اسلامی در عراق و خوزستان دارای آزادی عمل بوده و فعالیت‌های گسترده داشته‌اند.^۱ در کتاب چهارم، درباره مانویان در نخستین سده‌های خلافت عباسی سخنی خواهیم داشت.

گرچه مانویت در اروپا و شام و مصر تا نیمه‌های سده پنجم به دنبال جهادهای بسیار خشن کشیشان برخوردار از حمایت دستگاه‌های سلطه رومیان جایش را به مسیحیت داد، ولی این آئین در ترکستان و سغد و کابلستان و توران که از نظر سنتی مرکز بودائیان بود چند سده ماندگار شد. سپس با ظهور مزدک و گسترش تعالیم او، این آئین در سغد و باختریه تأثیرات بسیاری از تعالیم مزدک گرفت و تحولات نوینی پذیرفته به عرفان زرتشت و مردمگرایی مزدکی نزدیک گشت، در باختریه و سغد تخارستان پراکنده شد، و در جوامع شرق فلات ایران به زندگی ادامه داد. در سده دوم هجری با ورود اسلام به عنوان آئین نوین به این منطقه، مانویت نوین که در مجموع خویش آمیزه‌ئی بود از آئینهای مزدکی و مانوی با همه ارزشها و سنتهایش وارد اسلام شد، و مانویانی که مسلمان شده بودند مکتب نوینی را در خراسان و عراق پدید آوردند که چیزی جز مانویت نوین در لباس اسلام نبود. این مکتب در تاریخ اسلام به دو صورت «عرفان» و «زندقه» ظهور کرد. این مانویت نوین از آن پس در شکل دادن فرهنگ و تمدن موسوم به اسلامی سهم مهمی ایفا کرد. از درون مانویت خالص که در عراق و خوزستان برجا بود نیز پس از آمدن اسلام به این سرزمینها مکتب نوینی که به نام «زهد و تصوف رنج‌گشانه» می‌شناسیم بیرون آمد. مراکز اصلی مانویت در جنوب عراق و غرب خوزستان اساسی‌ترین نقش را در شکل دادن این مکتب ایفا کرد. مکتب زهد اسلامی برای نخستین بار در تاریخ اسلام در بصره شکل گرفت که - چنانکه دیدیم - نزدیک‌ترین نقطه به مرکز زایش مانویت بود. سپس از بصره به خوزستان و جنوب عراق و دیگر نقاط عراق سرایت کرد. همان‌گونه که مانویت در عراق پدید آمده بود زهد و تصوف نیز در عراق پدید آمد. در توران و کابلستان و سغد نیز که از بودائیسیم به مانویت و از مانویت به اسلام رسیده بودند مکتب زهد و تصوف شبیه مکتب بصره شکل گرفت. زهد و تصوف در سده‌های نخستین اسلامی تا اواخر سده پنجم هجری چیزی جز مانویت در لباس اسلام نبود. همین مکتب برخاسته از آئین مانوی بود که با جذب تدریجی مانویها به درون خویش زمینه فراموش

شدنِ تدریجی نامِ دینِ مانی را فراهم آورد.^۱ اما دینِ مانی با جایگزین شدنش با این مکتبِ منتسب به اسلام نمرود بلکه در مکتبِ زهد و تصوفِ زندگی دوباره یافت، همان‌گونه که پیش از آن نیز در جهانِ مسیحی شده زندگی دوباره در مسیحیتِ نوین یافته بود. تنها چیزی که در این میان به فراموشی سپرده شده بود نامِ دینِ مانی بود نه تعالیمِ دینِ او.

۱- نباید زهد و تصوف سده‌های اول تا پنجم هجری را با عرفان ایرانی (موسوم به عرفان اسلامی) یا با تصوفِ مردفربِ دنیاپرست و کاخ‌سازِ دورانِ مغول به بعد اشتباه گرفت. من در کتاب چهارم نشان خواهم داد که زهد و تصوف با عرفان تفاوت اساسی دارد. عرفان یک مکتب است و زهد و تصوف یک مکتب دیگر و اتفاقاً در تعارض با همدیگر. در آنجا خواهیم دید که عرفان ریشه در آئین زرتشت به‌ویژه در تعالیمِ خرم‌دینِ مزدکی دارد و اساس و پایه‌اش بر شادزیستی و ضرورتِ فراهم آوردن وسایل شادزیستی و شادخواری برای خود و دیگران، و بر آزادی همه‌جانبهٔ انسان در انتخاب و حفظ یا ترکِ دین و عقیده و مسلک است و مکتبی کاملاً اومانسیت-سکیولاریست (به تعبیر امروزی) است. و در کتاب پنجم به تصوف دوران مغولان خواهم پرداخت و از آنجا به تصوف قزلباشان صفوی خواهم رسید که یک مکتبِ خشونت‌پرور بود.